



صفحه ۱۸

حجت الاسلام اسکندری

## چگونگی انس با قرآن



صفحه ۲۱

حجت الاسلام سپاهی

## دعای پانزدهم صحیفه سجادیه



صفحه ۲۱

حسین ذوالفقار علی

## جایگاه خانواده و جایگاه زن در غرب



صفحه ۴۲

علی موحدی

## اهمیت، شیوه و نقش اجتهاد در کلام امام خمینی (ره) و امام خامنه‌ای (مدظله)



صفحه ۵۶

علیرضا محمدی

## انتخاب مسئله حقیقی در پژوهش



صفحه ۹۷

مهدی گل‌فنداشی

## بررسی تفاوت زمانه امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) از دیدگاه شهید مطهری

صاحب امتیاز مدرسه علمیه امرا للهی قم

مدیر مسئول حجت الاسلام والمسلمین قدمعلی اسحاقیان

سر دبیر روح الله جلالوند

هیئت تحریریه حجت الاسلام سپاهی، علی موحدی،  
حسین ذوالفقار علی، علیرضا محمدی،  
مهدی گلقدشتی، علی طاحونی

طراح جلد و صفحه آرا علی ترابی

قم، بلوار شهید آیت الله صدوقی، کوچه ۲۱/۱

۳۷۱۶۹۳۳۸۳۴

۳۲۹۴۴۸۵۷

۳۲۹۰۳۴۲۳

meamr\_ir

meamr.blog.ir



اسکن کنید!

آراء

با استناد به مصوبه مورخ ۱۳۹۹/۰۴/۲۵ معاونت  
پژوهش حوزه‌های علمیه و بر اساس مصوبه  
شورای پژوهش حوزه علمیه قم با درخواست نشر  
دوفصلنامه علمی-اطلاع‌رسانی مدرسه علمیه  
امرا للهی با نام آراء به مدت دو سال موافقت می  
گردد.



# سخن سردبیر

روح الله جلالوند

استاد ماهر را کسی می‌داند که طلبه را در مسیر دانایی همراهی می‌کند و پس از مدتی، برای دمیدن روح تازه در کالبد خسته شاگرد، او را تا نزدیکی‌های پرتگاه‌های جهل کشانده و در سوی دیگر معدن کشف علم را نیز به او می‌نمایاند تا هم ضعف را بداند و هم مخزن تأمین قوت را، هم توشه تهی را و هم مخزن سرشار را. هرچه استاد دلسوزتر، تلاشش برای عیان‌سازی کاستی‌ها و هدایتش برای بنیان‌سازی اندیشه‌ها، بیشتر.

تنها دانایی مطلق است که -بر فرض امکان- بایسته است تا تمام ناهمواری‌های مسیرش هموار شود وگرنه اگر بخش و مقصد خاصی از دانش، هدف رهرو بوده و فرصت هم رو به زوال، لاجرم باید از برخی ناهمواری‌ها چشم پوشید؛ به‌ویژه اگر در حاشیه مسیر باشد و اختلالی در پیمایشِ طریقِ مستقیم ایجاد نکند. شناخت گسل‌های ویرانگر از حفره‌های سرعت‌کاه، معرفتی است که رهرو را محتاج رهبر می‌سازد و با وجود چنین رهبری طبعاً انباشت ناآگاهی، آسیبی به طلبه وارد نخواهد ساخت چرا که برخی را در حاشیه مسیر و برخی را کم‌اهمیت و برخی را دارای اولویت خواهد دانست و به سمت رفع آنها اقدام خواهد نمود.

این امر همان «پالایش پرسش‌ها» و «اولویت‌بندی بین آنها» است که اساتید و متولیان امر را به اجرا و بهینه‌سازی فرامی‌خواند. طلبه‌ای که مدام تشویق می‌شود تا به پرسش‌هایش اعتنا کند و برایشان ارزش قائل باشد، ثبت‌شان کند و عزمش را برای کاویدن پاسخشان جزم کند، با گذشت اندک زمانی، انبوهی از سؤالات بر جان‌ش سنگینی خواهد کرد؛ اکنون می‌تواند برخلاف انگیزه‌ی نخستینش نادیده‌شان بگیرد و یا طرحی دراندازد و به ثمرات درخت غیرت علمی رسیدگی کند.

استاد، همان کسی است که از میان دفتر پرسش‌ها، برگه‌های پرسش‌های غیر اساسی را که جلوی رشد شاخه‌های علمی اصیل را می‌گیرد جدا کرده و راه نور را بر برگه‌های دیگر باز می‌سازد. وقتی چند بار شاگرد را همراه خود به بستان علومش ببرد و هرس کردن را تعلیم دهد، شاگرد هم می‌آموزد که کدام سؤال را جلو بیندازد و کدام یک را فعلاً فراموش کند. حالا زودتر درخت دانش را به بار خواهد نشانند و غیرت علمی‌اش را هم سرکوب نکرد. شاخه‌های خشک همیشه هم بی‌فایده نیستند، گاهی اوقات کنار هم که قرار می‌گیرند، به قوت پایه‌های نردبان هم تنه می‌زنند و با آنها می‌توانی بالا بروی یا گاهی اوقات مشعلی می‌شوند که در تاریکی‌ها، دور و بر درخت مثمرت را بپایی و حتی زوایای آسیب‌دیده را زودتر بیابی و چاره‌ای بیندیشی برای برطرف ساختن آن.

این درخت تنومند همان پرونده علمی‌ای است که جوانبش سنجیده شده و حال به ثمر رسیده است. وقتش شده تا پرونده دیگری گشوده شود؛ پرونده دیگری که به حکم عقل اولویت بعدی محسوب می‌شد و زمانی پرسش‌های پیرامونش، مانع رشد بود، حالا شده‌اند زمین حاصلخیز رشدی دیگر.

# چگونگی انس با قرآن!؟

عبد الله اسکندری | استاد مدرسه علمیه امراللهی  
علی طاحونی | طلبه پایه اول مدرسه علمیه امراللهی



## برای شروع سوالات می‌خواستم اهمیت پرداختن به این موضوع را جویا شوم؟

خداوند منان در قرآن کریم می‌فرمایند همانا این قرآن بشر را به راه راست و استوارترین طریقه هدایت می‌کند. همچنین طبق حدیث ثقلین این قرآن ثقل اکبر است و قانون اساسی اسلام؛ پس انس و آشنایی با قرآن نه بر طلبه، که بر هر مسلمانی واجب است. اما متأسفانه همانطور که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمایند یا رب ان قومی اتخذوا هذا القرآن مهجورا؛ ما مسلمانان این قرآن را مهجور قرار دادیم و به آن نپرداخته ایم؛ فکر کردیم فقط برای طاقچه و سفره عقد گذاشتن و در مزار خواندن است. درست است برای آن موقعیت‌ها هم کاربرد دارد ولی قرآن خیلی فراتر از این‌ها است. قرآن صحیفه هدایت است. خود قرآن می‌فرماید هر مقدار از قرآن که برای شما میسر است بخوانید و در سیره ائمه داریم که در تمام مسائل ابتدا به آیه مرتبط رجوع کرده و سپس به سراغ دیگر منابع می‌رفتند.

## راه‌های انس با قرآن را می‌فرمایید؟

اولین گام انس با قرآن تلاوت روزانه است: قرآن کریم در آیه ۱۵۱ سوره ص فرموده است: «وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاجْعَلْ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ حِجَابًا»؛ یعنی «هنگامی که قرآن می‌خوانی، بین خود و آن حجابی قرار ده». تلاوت قرآن با تدبر و تفکر در مفاهیم آن، حجاب بین انسان و گناهان را ایجاد می‌کند. امام رضا (ع) فرموده‌اند: «سزاوار است که مؤمن هر روز لا اقل پنجاه آیه از قرآن تلاوت کند» (وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۲۳). تلاوت روزانه حداقل ۵۰ آیه قرآن، انس با قرآن را در انسان نهادینه می‌کند. تلاوت قرآن با ترتیل و قرائت صحیح، علاوه بر ثواب، فصاحت و بلاغت انسان را نیز تقویت می‌کند. در روایتی از پیامبر اکرم (ص) آمده است: «بهترین شما کسی است که قرآن را یاد بگیرد و به آن عمل کند» (بحار الانوار، ج ۷، ص ۱۶۸).

دومین گام انس با قرآن توجه به آیات برگزیده است: آیاتی که در روایات و احادیث بر آنها تأکید شده است، مانند آیه تطهیر (سوره احزاب، آیه ۳۳) و آیه نور (سوره نور، آیه ۳۵) از جمله آیات برگزیده هستند.

# اَتَّخِذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَرْجُوزًا

حفظ این آیات، به طلاب در تبیین و ترویج معارف دین کمک می‌کند.

آیاتی که در موضوعات مختلف کاربرد دارند مانند احکام (سوره بقره، آیه ۱۸۵) و اخلاقیات (سوره هود، آیه ۱۱۴) نیز از جمله آیات برگزیده هستند. حفظ این آیات، به طلاب در پاسخگویی به سؤالات و شبهات دینی کمک می‌کند.

سومین گامی که لازم به ذکر است تدبر در آیات است: قرآن کریم در آیه ۲۴ سوره ص فرموده است «آیا در قرآن تدبر نمی‌کنند یا بر دل‌هایشان قفل‌هایی است؟» تدبر در آیات قرآن، کلید فهم عمیق معانی و تفاسیر آن است. استفاده از تفسیرهای معتبر مانند تفسیر نور و تفسیر نمونه، به طلاب در درک صحیح آیات قرآن کمک می‌کند. تدبر در آیات قرآن، نورانیت قلب و افزایش بصیرت انسان را به ارمغان می‌آورد.

حفظ موضوعی قرآن چهارمین گام است:

حفظ قرآن به صورت ترتیبی دشوار است و حفظ موضوعی آن آسان‌تر و کاربردی‌تر است. با حفظ موضوعی، آیات مرتبط با هر موضوع را به راحتی در ذهن خواهید داشت. برای مثال، می‌توانید آیاتی در مورد صبر، شکر، توکل و ... را حفظ کنید. حفظ موضوعی قرآن، به طلاب در ارائه سخنرانی‌ها و مباحثات دینی کمک می‌کند.

و در آخر باید به گوش دادن به تلاوت قرآن اشاره کرد:

گوش دادن به تلاوت قاریان برجسته قرآن، تجوید و لحن تلاوت شما را تقویت می‌کند. به تلاوت قرآن در نمازها و جلسات مذهبی دقت کنید و از آن الهام بگیرید. تلاوت قرآن با صوت، به انس بیشتر با قرآن و درک عمیق‌تر مفاهیم آن کمک می‌کند.

## اگر امکان دارد برای ختم کلام چند توصیه به طلاب عزیز داشته باشید.

طلاب باید در کنار آموزش‌های حوزه، به مطالعه و انس با قرآن نیز اهتمام جدی داشته باشند. قرآن کریم، کتاب هدایت و راهنمای زندگی انسان در تمام زمینه‌ها است. انس با قرآن، نورانیت قلب، افزایش علم و معرفت و کمال ایمان را به ارمغان می‌آورد. و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.



اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ

مصطفی سپاهی  
استاد مدرسه علمیه امراللهی

# تاب‌آوری در دعای پانزدهم صحیفه سجادیه

آزاد

شماره ۷ بهار تابستان ۱۴۰۳

و اژگان

کلیدی

تاب‌آوری -

صحیفه سجادیه

— امام سجاد (علیه

السلام) — مشکلات

چکیده

یکی از مسائل مهمی که همه انسان‌ها در هنگام برخورد با مشکلات زندگی به آن نیاز دارند، تاب‌آوری است؛ یعنی به دست آوردن قدرتی که آنها را در شرایط ناگوار زندگی یاری دهد. یکی از منابعی که به نحو زیبا و در قالب دعا به این مهم پرداخته است صحیفه سجادیه است. نوشته حاضر با بررسی دعای پانزدهم این کتاب شریف، به بیان و تحلیل راهکارهایی که در این مناجات مطرح شده است پرداخته است و به عنوان موید این راهکارها، برخی از آیات و روایات مناسب بحث را نیز مطرح کرده است. هدف از این تحقیق ارائه روش‌های مناسب در جهت تقویت تاب‌آوری در انسان هاست. راهکارهایی که در این نوشتار مطرح شده است چهار راهکار شناختی است؛ توجه به نعمت‌ها، مثبت‌نگری، اعتقاد به تقدیر و توجه به قدرت برتر در حل مشکلات. در هنگام پیدایش مشکل، توجه به این نکات به میزان قابل توجهی قدرت تاب‌آوری را در انسان گسترش می‌دهد.

مقدمه

تبیین مسئله: بدون تردید

انسان‌ها در هنگام بروز مشکلات در

زندگی، نیازمند یک توانایی هستند که آنها را در

مسیر رسیدن به اهدافشان یاری دهد و مصائب پیش

آمده، آنها را در این مسیر متوقف نکند. منابع اسلامی به عنوان مراجعی که از وحی سرچشمه می‌گیرند، راهکارهای مناسبی را در این زمینه ارائه کرده‌اند که از بین این منابع، صحیفه سجادیه در دعای پانزدهم به این مسئله پرداخته است. با این وجود متأسفانه به راهکارهای مطرح شده در این دعاها کمتر توجه شده است. به همین علت این تحقیق بر آن است تا به این سؤال پاسخ دهد که راهکارهای تاب‌آوری در دعای پانزدهم صحیفه سجادیه چیست؟

**اهمیت و ضرورت:** با توجه به این که وجود مشکل در زندگی باعث کندی و یا توقف حرکت افراد در مسیر اهدافشان می‌شود، آموزش راهکارهای تاب‌آوری به انسان‌ها ضرورت پیدا می‌کند. از سویی راهکارهای ارائه شده در مباحث روانشناسی بیشتر بر پایه نظریات غربی بنا شده است؛ به همین خاطر ارائه راهکارهای مطرح شده در منابع اسلامی از ضرورت دو چندان برخوردار است.

**پیشینه پیدایشی:** هرچند می‌توان تاریخچه مطالعات تاب‌آوری را به تاریخچه مطالعات مربوط به استرس و پیامدهای ناشی از آن مربوط دانست ولی به عنوان یک بحث مستقل در سال ۱۹۶۰ میلادی از سوی برخی روان‌شناسان و روان‌پزشکان علاقه‌مند به سبب‌شناسی آسیب‌های روان این بحث مطرح شد. علت روی آوردن به این مسأله، عملکرد طبیعی و تاب‌آوری کودکانی بود که دارای مشکلات خاصی در زندگی خود بودند.

**پیشینه پژوهشی:** هر چند در مورد دعاهای صحیفه سجادیه و تحلیل روانشناختی آنها مقالات و کتب متعددی نوشته شده است اما پیرامون بحث تاب‌آوری در دعاهای صحیفه سجادیه کار چندان صورت نگرفته است. تنها اثری که در این زمینه یافتیم مقاله‌ای است با عنوان «اثربخشی روان‌درمانی مذهبی معنوی با تأکید بر دعاهای شماره ۱۵ و ۲۳ صحیفه

سجادیه بر نگرش به بیماری و سلامت روان بیماران مبتلا به سرطان» که این مقاله فقط به بیان اثراتی که دعا‌های ۱۵ و ۲۳ این کتاب شریف بر تاب‌آوری بیماران سرطانی داشته است می‌پردازد و در مورد تحلیل دعای پانزدهم و بیان راهکارهای تاب‌آوری مطرح شده در این دعا بحثی صورت نگرفته است. در واقع یک پژوهش میدانی است در مورد اثرات دعا‌های صحیفه سجادیه بر نگرش بیماران سرطانی.

**روش تحقیق:** در این نوشته دعای پانزدهم را مورد

تحلیل قرار می‌دهیم و ضمن بیان مفهوم فرازهای مختلف آن و بیان احتمالات موجود در هر فراز، روایات و آیات مربوط به راهکارهای مطرح شده را می‌آوریم.

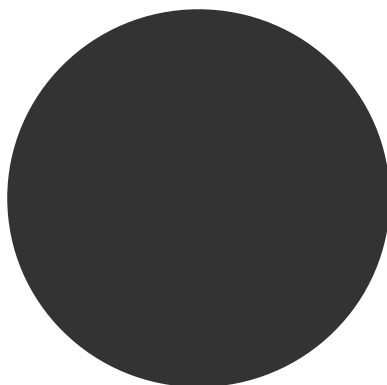
یکی از اموری که نشان از سازگاری مثبت انسان با شرایط ناگوار زندگی است، قدرت تاب‌آوری است. انسان‌هایی که از تاب‌آوری بالایی برخوردار هستند به راحتی سختی‌های زندگی را تبدیل به یک فرصت می‌کنند و هیچ‌گاه در مسیر رسیدن به اهداف خود متوقف نمی‌شوند. در منابع اسلامی راهکارهای متعددی برای افزایش قدرت تاب‌آوری در انسان‌ها بیان شده است. یکی از این منابع کتاب شریف صحیفه سجادیه است که امام سجاد (علیه السلام) در قالب دعا به عوامل افزایش تاب‌آوری اشاره می‌کند.

**مفهوم شناسی:**

**تاب‌آوری:** این کلمه معادل واژه Resilience است و در فرهنگ لغت به معنای جهندگی و ارتجاعیت آمده است. (حییم، ۱۳۷۶، ص: ۵۳۴) در اصطلاح روانشناسی تاب‌آوری ظرفیت حفظ کارکرد شایسته در مواجهه با عوامل استرس‌زای اصلی زندگی است. (حسینی المدنی به نقل از کاپلان و همکاران، ۱۳۹۵، ص: ۱۹) با توجه به این تعریف نمی‌توان تاب‌آوری را معادل واژه صبر دانست؛ زیرا صبر، حفظ طمأنینه در دشواری‌ها و مهار مستمر نفس از بیتاب شدن است. (امیری، میردریکوندی، احمدی محمد آبادی، ۱۳۹۲، ص: ۲۱) در واقع تاب‌آوری نه تنها تحمل سختی‌هاست بلکه برخورد فعال با آنها و نوعی تعامل مثبت با شرایط ناگوار است.

## راهکار اول: توجه به نعمت‌ها

انسان‌ها در هنگام پیدایش مشکل در زندگی، از داشته‌ها و نکات مثبت زندگی خود غافل می‌شوند و تمام تمرکز خود را بر سختی‌های پیش آمده متمرکز می‌کنند. این مسئله میزان تاب‌آوری را کاهش می‌دهد. به همین علت از جمله راهکارهای مهمی که در بحث تاب‌آوری بیان می‌شود تغییر دادن توجه از کمبودها به سمت شناسایی و تصریح نقاط قوت است. (والش، ۱۳۹۲، ص: ۲۱۷)



حضرت در فرازی از این دعا به ما می‌آموزند که اولین چیزی که در هنگام ایجاد شرایط ناگوار باید مورد توجه قرار گیرد، نعمت‌هایی است که انسان آنها را داراست.

«اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا لَمْ أَزَلْ أَتَصَرَّفُ فِيهِ مِنْ سَلَامَةٍ بَدَنِي؛ خداوند! تو را سپاس می‌گویم بر

سلامتی بدن خود که دائماً در آن تصرف می‌کنم» (صحیفه سجادیه، دعای ۱۵)

در مورد اینکه امام (علیه السلام) در این فراز، شکر کدام نعمت را به جای می‌آورند دو احتمال وجود دارد:

احتمال اول:

مراد حضرت این است که نعمت سلامتی که تا الان داشتم و اینک به خاطر پیش‌آمد بیماری،

آن را از دست داده‌ام را شکر می‌گویم. (فیض الاسلام، ۱۳۷۶ ش، ص: ۱۱۰)

احتمال دوم:

امام به نعمت‌هایی دیگری اشاره دارند که اکنون هم آنها را دارا هستند؛ یعنی هر چند الان برایم

فلان مشکل و فلان بیماری پیش آمده است اما در عوض از جهات دیگر دارای سلامتی هستم

و بر آنها خدا را شکر می‌گویم. (آیتی، ۱۳۷۵ ش، ص: ۹۷)

در واقع حضرت در بیان اول می‌خواهند به ما این نکته را بیاموزند که در اوج مشکلات و

بیماری‌ها به یاد نعمت‌های گذشته بیفتید و خدا

را بر آنها سپاس گوید. بنا بر بیان دوم، حضرت

می‌خواهند به ما این تذکر را بدهند که توجه به

بیماری و مشکلات پیش‌آمده نباید انسان را از

نعمت‌هایی دیگری که دارد غافل کند.

در برخی روایات، نعمت دین به عنوان بهترین

نعمتی دانسته شده است که توجه به آن، ناراحتی

از دست دادن امور دیگر را کاهش می‌دهد. (قمی،

۱۴۱۴ ق، ج: ۳، ص: ۱۲۴)

## راهکار دوم: مثبت اندیشی

حضرت در دومین راهکار، انسان را متوجه این

نکته می‌کنند که در دل هر سختی می‌توان

نکات مثبت فراوانی را یافت که توجه به آنها از بار

سنگین سختی حوادث پیش‌آمده می‌کاهد و به

انسان قدرت تحمل می‌دهد.

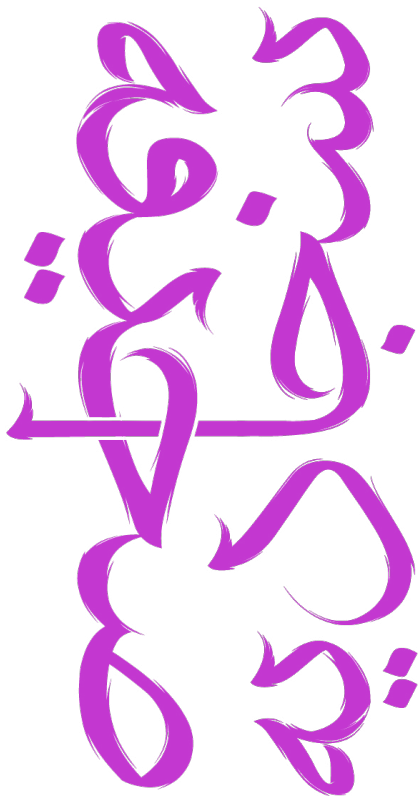
ایشان در این قسمت از دعا این گونه می‌فرمایند:

«فَمَا أَدْرِي، يَا إِلَهِي، أَيُّ الْحَالَيْنِ أَحَقُّ بِالشُّكْرِ لَكَ،

وَ أَيُّ الْوَقْتَيْنِ أَوْلَى بِالْحَمْدِ لَكَ أَوْ قَتَّ الصِّحَّةَ الَّتِي

هَبَّاتَنِي فِيهَا طَيِّبَاتُ رِزْقِكَ، وَ نَشِطَّتَنِي بِهَا لِإِيتِغَاءِ مَرْضَاتِكَ وَ فَضْلِكَ، وَ قَوَّيْتَنِي مَعَهَا عَلَى مَا

وَفَقَّيْتَنِي لَهُ مِنْ طَاعَتِكَ أَمْ وَقَّتَ الْعِلَّةَ؛ ای خداوند، ندانم کدام يك از این دو حالت سزاوارتر



به سپاسگزاری توسست و کدام يك از این دو وقت به شکر تو اولی است، آیا آن روزگاران تندرستی که مرا از نعم پاکیزه و گوارای خود روزی من ساختی و به طلب خشنودی و فضل خویش به تلاش و می‌داشتی و برای فرمانبرداری خود توفیق می‌دادی و نیرو می‌بخشیدی، یا اکنون که بیمارم»

حضرت در این فراز از دعا ضمن برشمردن ثمرات سلامتی، انسان را توجه می‌دهد به نکات مثبتی که در هنگام بیماری برای انسان وجود دارد و با بیان این مطلب که این ثمرات آنقدر قابل توجه است که انسان در هنگام شکر مردد می‌شود که کدام یک شکر بیشتری را خواستار است؛ سلامتی که رزق و روزی را متوجه انسان می‌کند، به واسطه آنها رضایت پروردگار جلب می‌شود و طاعت وی با استفاده از آنها محقق می‌شود و یا بیماری؟!

امام سجاد (علیه السلام) در ادامه به قسمتی از نکات مثبت سختی‌ها و بیماری‌هایی که برای انسان پیش می‌آید اشاره می‌کند:

۱- تطهیر گناهان:

«التي محصنتني بها ... تخفيفا لما ثقل علي ظهري من الخطيئات...؛ تا بار گناهانم را که بر پشتم سنگینی می‌کند سبک گردانی و از گناهانی که در آن غرقه گشته‌ام پاکیزه سازی»



کلمه تمحیص از ریشه «المحص» به معنای خلوص است و هنگامی که در مورد ذنوب به کار می‌رود به معنای تطهیر از گناهان است. (حسینی زبیدی، ۱۴۱۴ ق، ج: ۹، ص: ۳۶۰). این اثر در روایات بر کوچکترین بلایی که بر انسان وارد می‌آید مانند ترسی که برای انسان در یک خواب پیش می‌آید نیز بار شده است. (مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۷۸، ص: ۱۷۷)

۲- یاد آوری توبه :

«تنبيهها لتناول التوبة؛ یاد آوری توبه.»

۳- ثبت اعمال صالح:

«و فِي خِلَالِ ذَلِكَ مَا كَتَبَ لِي الْكَاتِبَانِ مِنْ رِزْقِي الْأَعْمَالِ، مَا لَا قَلْبٌ فَكَّرَ فِيهِ، وَلَا لِسَانٌ نَطَقَ بِهِ، وَلَا جَارِحَةٌ تَكَلَّمَتْهُ...؛ در خلال این احوال بسا اعمال پسندیده است که آن دو فرشته در نامه عمل من نوشته‌اند، اعمالی که نه هیچ دلی در آن اندیشیده و نه هیچ زبانی از آن سخن گفته و نه هیچ اندامی برای آن تحمل رنجی کرده است...»

البته با توجه به روایتی که از امیر المومنین علی (علیه السلام) نقل شده است، خود بیماری

اجری ندارد و تنها باعث پاک شدن از گناهان می‌شود. (رضی، ۱۴۱۴ ق، ص: ۴۷۶) بنا براین

ظاهرا مراد امام از نوشته شدن اعمال صالح در هنگام سختی، اعمال صالحی است

که انسان قبلا در هنگام صحت آنها را انجام می‌داده است و الان که دچار

بیماری شده است نمی‌تواند آنها را به جا بیاورد. که موید این مطلب

روایتی است از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که می‌فرماید:

خداوند متعال برای فرد بیمار همان اعمال صالحی را که قبلاً انجام می داده است را می نویسد. (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج: ۳، ص: ۱۱۳)

و با این که مراد حضرت پاداشی است که بر اساس صبر بر سختی مصیبت و بیماری برای انسان نوشته می شود. (کبیر مدنی شیرازی، ۱۴۰۹ ق، ج: ۳، ص: ۸۶) که این برداشت مطابق با روایات متعددی از اهل بیت علیهم السلام است که پاداش عظیمی را برای صبر بر مصیبت بار نموده اند. (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج: ۵، ص: ۳۱۳)

### راهکار سوم: مقدر بودن مصائب

یکی از اموری که قدرت تاب آوری را در هنگام پیدایش مشکل به شدت کاهش می دهد عدم اعتقاد به مقدر بودن مصائب است. در واقع وقوع دفعی و غیر منتظره حوادث خود عاملی است که سختی مصیبت را دو چندان می کند. قرآن کریم برای اینکه این برداشت غلط را از بین ببرد و به انسان یک نگاه درست نسبت به وقایع زندگی عطا کند، خبر از نوشته شدن همه سختی ها در لوح محفوظ پیش از خلقت آسمان و زمین می دهد: «لَكَيْلًا تَأْسُوْا عَلٰی مَا فَاَنْتُمْ مِّنْهُ لَا تَفْرَحُوْا بِمَا آتَاكُمْ وَ اِلٰهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُوْرٍ؛ این بخاطر آن است که برای آنچه از دست داده اید تأسف نخورید، و به آنچه به شما داده است دلبسته و شادمان نباشید؛ و خداوند هیچ متکبر فخرفروشی را دوست ندارد!» (سوره: حدید، آیه: ۲۳)

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان ذیل این آیه فرایند آرامش بخشی این نوع نگاه را اینگونه بیان می دارند که انسان ها وقتی بدانند آنچه از نعمت ها که به او رسیده است برای او مقدر شده است و هیچ گاه از او جدا

نخواهد شد و همچنین نعمت هایی که از او گرفته شده است نیز هیچ گاه قرار نبوده است که به او برسد، به آرامش می رسند و از رسیدن نعمت شادی بیش از حد نمی کنند و با از دست دادن نعمت دچار غم نمی شوند. (طباطبایی، ۱۳۹۰ ق، ج: ۱۹، ص: ۱۶۷)

امام سجاد علیه اسلام نیز در فرازی از دعای پانزدهم در قالب یک درخواست از خداوند، این نگاه را تقویت می کنند و به ما می فهمانند که همه امور عالم به دست خداوند متعال است و هیچ رخدادی در این جهان به دور از قدرت خداوند تحقق نمی گیرد:

«يَسِّرْ لِي مَا اَحْلَلْتَ بِي؛ و آنچه که بر من فرود آورده ای برایم آسان فرما»

یعنی سختی که بر من وارد شده است خارج از علم و قدرت تو نیست و بلکه از ناحیه تو بر من مقدر شده است به همین خاطر از تو می خواهم تا بر من این سختی را آسان کنی.

البته حضرت در ادامه به این مطلب اشاره می کنند که هر چند سختی ها از ناحیه خداوند بر انسان وارد شده است اما عامل ایجاد آنها همان اعمالی است که انسان مرتکب شده است و خداند به جهت پاک نمودن انسان از آن امور، مصائب را برای انسان مقدر نموده است تا با تحمل بر آنها از عواقب ان اعمال رهایی یابد



این راهکار در روایات دیگر هم بیان شده است. به عنوان نمونه در کتاب شریف اصول کافی روایتی از امام علی علیه السلام نقل شده است که ایشان می فرمایند کسی طعم ایمان را نمی شد مگر اینکه معتقد به این مطلب باشد که آنچه به او رسیده است (برای او مقدر شده است) قرار نبوده که به او نرسد و آنچه که به او نرسیده است (برای او مقدر نبوده است) قرار نبوده که به او برسد. (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج: ۲، ص: ۵۸). در برخی روایات این راهکار به حدی در افزایش تاب آوری موثر دانسته شده است که حزن بر مصائب برای انسان معتقد به تقدیر امری عجیب دانسته شده است. (عیاشی، ۱۳۸۰ ق، ج: ۲، ص: ۳۳۹)

جناب استاد پسندیده در کتاب الگوی شادکامی اسلامی مواجهه درست با مشکلات زندگی را تقدیر پذیری دانسته و بیان می دارند که اگر انسان همه امور را از ناحیه خداوند بداند و معتقد باشد که هیچ اتفاقی در عالم بدون خواست و اراده او نمی افتد سعادت و شادکامی خود را تضمین کرده است. (پسندیده، ۱۳۹۵، ص: ۳۶۰)

آنچه که در هنگام پیدایش سختی برای انسان می تواند ناراحت کننده باشد و صبر او را کاهش دهد احساس تنهایی است که در این هنگام به او دست می دهد. در واقع افراد در این زمان کسی را برای برطرف کردن بیماری یا مشکل خود نمی یابند و همین امر سختی مصیبت را برای او دو چندان می کند. امام سجاد علیه السلام علاوه بر این که با ارائه اصل این دعا به انسانها می فهماند که در سخت ترین شرایط هم کسی هست که بالاترین قدرت را دارد و می تواند بهترین تکیه گاه برای انسان باشد، در قسمتی از دعا به طور خاص به این مطلب اشاره می کنند و می فرمایند:

«إِنَّكَ الْمُتَفَضِّلُ بِالْإِحْسَانِ، الْمُتَطَوِّلُ بِالْإِمْتِنَانِ، الْوَهَّابُ الْكَرِيمُ، يَعْنِي كَسَى كَهْ فِي دَرْ أَيْنِ عَالَمِ مِي تَوَانْدَ بِهْ عَنَوَانِ تَكِيَهْ گَاهِ مَنْ دَرْ هَنْگَامِ پیدایش سختی باشد و بِا فَضْلِ خُودَشْ بِرِ مَنْ مَنْتْ بَگْذَارْدَ وَ مَرَا غَرَقْ دَرْ بَخْشَنْدَگِیِ بِیِ عَوْضُشْ كَنْدْ تَوْهَسْتِیْ اِیْ خُداوَنْدْ صَاحِبْ جَلَالَتْ وَ كَرَامَتْ.» امام علی علیه السلام نیز در روایت شریفی که در کتاب غرر الحکم نقل شده است به این راهکار اشاره می کنند و تکیه کردن بر قدرت نامحدود خداوند را از اسباب آسانی سختی ها معرفی می کنند: «مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ ذَلَّتْ لَهُ الصَّعَابُ وَ تَسَهَّلَتْ عَلَيْهِ الْأَسْبَابُ وَ تَبَوَّأَ الْخَفْضَ وَ الْكَرَامَةَ؛ هَرْ كَسِیْ كَهْ بِرِ خُداوَنْدْ تَوَكَّلْ كَنْدْ سَخْتِیْ هَا بِرَایِ او رَامْ خَوَاهَنْدْ شَدْ وَ اسبابِ عَالَمِ بِرَایِ او آسان خواهد شد.» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶ ش، ص: ۱۹۷)

آرامش بخشی توجه به این نکته به حدی است که در سخت ترین لحظات زندگی می تواند مصائب را برای انسان قابل تحمل کند به همین علت است که امام حسین علیه السلام در دشوارترین زمان کربلا؛ یعنی شهادت حضرت علی اصغر علیه السلام، با اتکاء به قدرت لایزال الهی مصیبت پیش آمده را اسان می شمارد. (ابن طاووس، ۱۳۴۸ ش، ص: ۱۱۷)

## نتیجه گیری

امام سجاد علیه السلام در این دعای شریف به ارائه چهار راهکار شناختی در زمینه افزایش تاب آوری در مشکلات می پردازند. در اولین راهکار توجه به نکات مثبت زندگی و عدم غفلت از نعمت ها را بیان می کنند. در راهکار دوم انسان را به یافتن نکات مثبت وقایع ناگوار ترغیب می کنند و ضمن بر شمردن فوائد بیماری ها و مشکلات به ما این نگاه را آموزش می دهند

که می توان در هر مصیبتی ثمرات فراوانی را برشمرد و با این کار از بار سنگین اندوه مشکلات رهایی یافت. حضرت در سومین راهکار مساله اعتقاد به تقدیر را بیان می کنند و با بیان یک درخواست از خداوند به ما می فهمانند که حوادث ناگوار که برای انسان پیش می آید مانند دیگر حوادث شیرین روزگار، از علم و قدرت خداوند خارج نبوده و بر انسان مقدر شده است. امام زین العابدین در آخرین راهکار وجود یک تکیه گاه برای انسان را در اوج ناامیدی از حل مشکلات توسط دیگران، معرفی می کند که او همان خداوندی است که تمام عالم در دست پر قدرتش است و می تواند با فضل خود سختی های وارد بر ما را آسان کند.

## منابع

- \*قرآن کریم  
\*نهج البلاغه
۱. کبیر مدنی شیرازی، سید علی خان بن احمد، (۱۴۰۹ق). ریاض السالکین فی شرح صحیفة سیّد الساجدین - ایران؛ قم.
  ۲. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷ق) الکافی (ط - الإسلامیة) — تهران.
  ۳. طباطبائی، محمدحسین، (۱۳۹۰ه.ق) المیزان فی تفسیر القرآن، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات - لبنان - بیروت
  ۴. حسینی زبیدی، محمد مرتضی، (۱۴۱۴ق)، تاج العروس من جواهر القاموس — بیروت.
  ۵. تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، (۱۳۶۶ش) تصنیف غرر الحکم و درر الکلم - ایران؛ قم.
  ۶. علی بن الحسین، امام چهارم علیه السلام، (۱۳۷۶ش)، الصحیفة السجادیة / ترجمه و شرح فیض الإسلام — تهران.
  ۷. علی بن الحسین، امام چهارم علیه السلام، (۱۳۷۵ش)، الصحیفة السجادیة / ترجمه آیتی — تهران.
  ۸. عیاشی، محمد بن مسعود، (۱۳۸۰ق)، تفسیر العیاشی — تهران.
  ۹. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، (۱۴۰۳ق)، بحار الأنوار (ط - بیروت) — بیروت.
  ۱۰. قمی، عباس، سفینه البحار - قم، چاپ: اول، ۱۴۱۴ق.
  ۱۱. ابن طاووس، علی بن موسی، (۱۳۴۸ش)، اللهوف علی قتلی الطفوف / ترجمه فهری - تهران
  ۱۲. والش، فروما، (۱۳۹۰)، تقویت تاب آوری خانواده، تهران، دانژه.
  ۱۳. کرد میرزا نیکوزاد، عزت الله، (۱۳۹۲)، تاب آوری، تهران، ابژ
  ۱۴. حسینی المدنی، سید علی، (۱۳۹۴)، تاب آوری (فردی، خانوادگی و اجتماعی)، تهران، دانژه
  ۱۵. پسندیده، عباس، (۱۳۹۶)، الگوی شادکامی اسلامی، قم، دارالحديث
  ۱۶. امیری، حسین، میر درکوندی، رحیم، احمدی محمد آبادی، محمد رضا، (۱۳۹۲)، مفهوم شناسی صبر در



اسلام و معادل یابی آن در روانشناسی، معرفت، شماره ۱۹۲، شماره ۳



## اهمیت، شیوه و نقش اجتهاد در کلام امام خمینی (رحمه الله علیه) و امام خامنه ای (مدظله) ع

علی موحدی | طلبه پایه ششم مدرسه امراللهی

### کلید واژه

اجتهاد، فقاہت،

مجتهد، فقیه، فقه.

### مقدمه

خلقت انسان و این عالم، قطعاً پیرو هدفی

مشخص است و باید تلاش کرد که آن هدف و

راه رسیدن به آن را یافت. برای اینکه انسان بتواند این

مهم را تحصیل کند، خداوند متعال شریعتی برای او قرار داده

است که در نهایت، آخرین دین و شریعت جاودانی و جهانی، اسلام

ناب محمدی (صلی الله علیه و آله و سلم) می باشد. عالم شدن در هر عرصه

ای نیازمند روش ها و مقدمات خاص خود می باشد و این مورد هم مستثنی نیست.

اجتهاد، همان دریچه ای است که ما را به این سو می برد. از طرفی برای بررسی اهمیت و

جوانب اجتهاد، بهتر آن است که به کلام بزرگانی رجوع کنیم که خود به به این امر فائق آمده

اند و به طور عمیق و دقیق از آن آگاهند. به همین سبب در این مقاله بخشی از کلام دو فقیه

و عالم بزرگ اسلام، امام خمینی (ره) و امام خامنه ای (مدظله) جمع آوری شده است که در مورد

این مطلب می باشد.

## اهمیت اجتهاد

### امام خمینی

این مسئله نباید فراموش شود که به هیچ وجه از ارکان محکم فقه و اصول رایج در حوزه ها

نباید تخطی شود. البته در عین اینکه از اجتهاد «جواهری» به صورتی محکم و استوار ترویج

می شود، از محاسن روش های جدید و علوم مورد احتیاج حوزه های اسلامی استفاده گردد.

(جلد ۲۱ صحیفه امام خمینی (ره)، از صفحه ۳۸۰)

در مورد کار روحانیت باید بگوییم که مطالعه و تحقیق در بحث های اسلامی و شناختن فقه

شیعه، به علت گسترش زمینه های آن، به صورت تخصصی درآمده است که قهراً ایجاب می کند

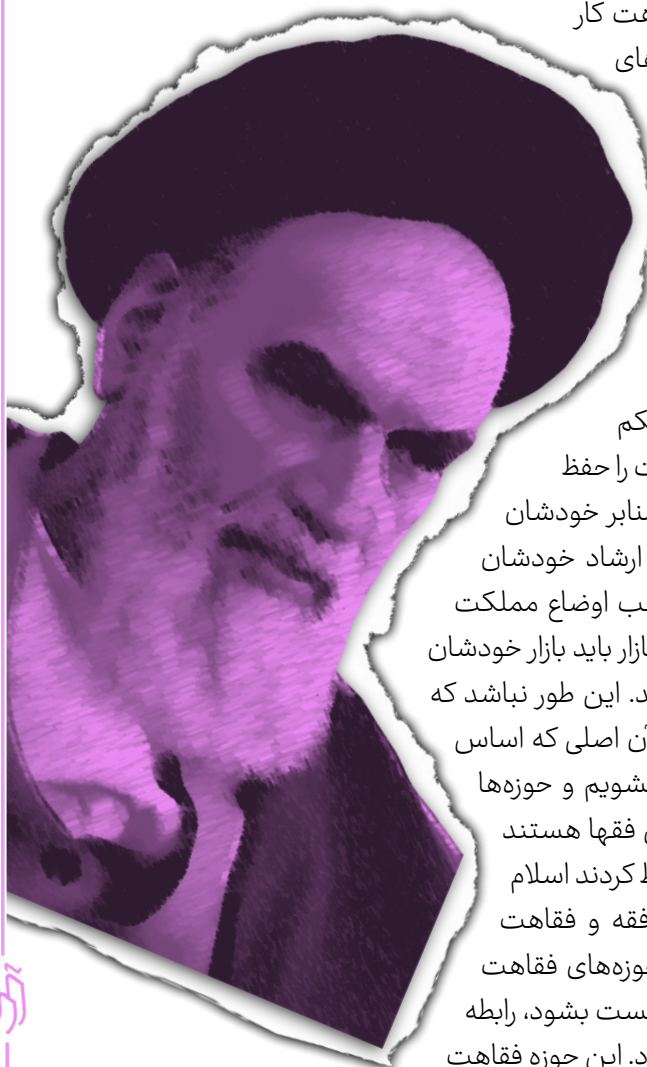
که همیشه عده ای از مردم خود را برای درک و سپس ابلاغ این مسائل آماده کنند و کسانی که

این مسئولیت را به عهده گرفته اند روحانیون هستند که بر اساس دریافت های اسلامی خود

همیشه در حرکت های اجتماعی و مبارزات سیاسی در سطح پیشتاز بوده اند. (جلد ۵ صحیفه

امام خمینی (ره)، از صفحه ۴۰۷ تا صفحه ۴۱۱؛ مصاحبه با روزنامه «لوتا کونتینوا» درباره ویژگی های

حکومت اسلامی) «و به مدد روحانیون آشنا به فقه اسلام و قرآن کریم، [باید] احکام الهی را - که



برای همه قرون است - با اجتهاد صحیح از قرآن کریم، سنت نبی اکرم (ص) و اخبار سرشار از معارف الهی و فقه سنتی استخراج کرد و به عالم عرضه داشت.» (نامه عرفانی - اخلاقی به آقای سید احمد خمینی (وصیت) جلد ۲۰ صحیفه امام خمینی (ره)، از صفحه ۴۳۶ تا صفحه ۴۴۳)

شما باید پست‌های خودتان را محکم نگه دارید. ائمه جماعت باید این مساجد را محکم نگه دارند، و خطبا باید منابر را محکم نگه دارند، و فقه را در حوزه‌های علمیه مثل قم و مشهد و امثال اینها و همین‌طور نجف باید فقاقت را حفظ کنند. حوزه‌ها باید حوزه فقاقت باشد. این حوزه‌های فقاقت بوده است که هزار و چند صدسال این اسلام را نگه داشته. این مشی‌ای بوده است که از زمان قدیم، از زمان ائمه هدی تا زمان ما، مشی‌ای بوده است که علمای ما داشته‌اند و آن حفظ فقاقت. نباید حالا شما فکر کنید که حالا که باید [در] امور سیاست هم ما دخالت بکنیم، پس به فقاقت کار

نداشته باشیم. خیر، باید حوزه‌های فقاقت به فقه خودشان به همان ترتیبی که سابق بود هیچ تخطی نکنند. به همان ترتیبی که سابق تحصیل می‌کردید فقه و مقدمات فقه را [تحصیل کنید]، محکم فقاقت را حفظ کنند و ائمه جماعت محکم مساجد خودشان را و ارشاد ملت را حفظ کنند و خطبای ملت هم باید منابر خودشان را و موعظه‌های خودشان را و ارشاد خودشان را حفظ کنند و درعین حال مراقب اوضاع مملکت خودشان باشند. چنانچه اهل بازار باید بازار خودشان را حفظ کنند لکن مراقب باشند. این طور نباشد که ما یک‌وقت خدای‌نخواسته، از آن اصلی که اساس حفظ اسلام است رو برگردان بشویم و حوزه‌ها به فقاقت کم‌توجه بشوند. این فقها هستند که حصون اسلام هستند و حفظ کردند اسلام را. باید حوزه‌ها عنایتشان به فقه و فقاقت از همه چیز بیشتر باشد. اگر حوزه‌های فقاقت خدای‌نخواسته از بین برود یا سست بشود، رابطه ما بین فقها و ملت قطع می‌شود. این حوزه فقاقت

است که رابطه را محفوظ نگه داشته است. اگر یک اشخاصی آمدند در حوزه‌ها و پیشنهاد کردند که فقه لازم نیست، مثلاً به این طول و تفصیل باشد و فلان، و بیاییم یک چیزهای دیگر

۱۶  
آر

را هم چه بکنیم، اینها اشتباه می‌کنند یا مأمورند. فقه به همان قوّت اولیه‌اش باید باقی باشد. حوزه‌های فقهات، هم فقهات را داشتند و هم یک جمعی هم معقول و سایر علوم را تحصیل می‌کردند. علمای اخلاق بودند در حوزه‌ها که مردم را و علما را و اهل علم را دعوت به مسائل اخلاقی می‌کردند. اهل معنویت و عرفان بودند که اشخاصی را دعوت می‌کردند به آن طور، و کارهای خودشان را انجام می‌دادند. لکن فقهات که اساس است سر جای خودش بود و باید باشد و مسجدها [را] باید محکم آقایان بگیرند، نگهش دارند. دلسرد نشوید از حرف‌هایی که این عمال خارجی در بین مردم منتشر می‌کنند. باید در عین حالی که حضور دارید در صحنه سیاست، و هر واقعه‌ای که واقع می‌شود شما توجه باید داشته باشید که این واقعه آیا به نفع ملت است یا نه لکن حوزه‌های فقهات را به همان قوّت خودش حفظ کنید. این فقه است که اسلام را حفظ کرده و تا آخر حفظ می‌کند ان شاء الله... من خوف این را دارم که به واسطه بعض تبلیغات، حوزه‌های علمی از آن کار اساسی که حفظ فقهات است سستی بکنند، و کم‌کم فقه منسی بشود، و در درازمدت اینها نتیجه بگیرند. (سخنرانی در جمع روحانیون و ائمه جماعات تبیین وظایف روحانیت در اسلام)

جلد ۱۳ صحیفه امام خمینی (ره)، از صفحه ۸ تا صفحه ۲۱



حوزه‌های علمیه باید خودشان را تهذیب کنند. در خلال تهذیب، هر کاری که هست تعقیب کنند از علمیات. ما فقهات لازم داریم. اگر فقیهی از بین برود، اسلام از بین می‌رود. ما فقیه لازم داریم، باید دنبال فقه باشیم. (سخنرانی در جمع علما و اقشار مختلف مردم (ریشه اختلافات داخلی) جلد ۶ صحیفه امام خمینی (ره)، از صفحه ۲۸۱ تا صفحه ۲۸۹)

این طور نباشد که حالا بگویید که حالا که وقت نهضت است دیگر درس هیچی! این غلط است. علم همه

چیز است؛ علم همه جهات است. حضرت امیر برای علم شمشیر می‌زد، برای توحید شمشیر می‌زد، برای بسط فقه شمشیر می‌زد. خیال نکنید که حالا که ما وارد شدیم در مسائل سیاسی، دیگر نباید وارد به مسائل علمی بشویم. شما که جوانید باید فقهات ایجاد کنید، فقهات در خودتان ایجاد کنید؛ باید فقیه بشوید، فقیه، از او کار می‌آید؛ اما فقیه مذهب، طلبه مذهب، انسان مذهب، ملت مذهب. (سخنرانی در جمع علما و اقشار مختلف مردم (ریشه اختلافات داخلی) جلد ۶ صحیفه امام خمینی (ره)، از صفحه ۲۸۱ تا صفحه ۲۸۹)

و لازم است علما و مدرسین محترم نگذارند در درس‌هایی که مربوط به فقهات است و حوزه‌های فقهی و اصولی از طریقه مشایخ معظم که تنها راه برای حفظ فقه اسلامی است منحرف شوند، و کوشش نمایند که هر روز بر دقت‌ها و بحث و نظرها و ابتکار و تحقیق‌ها افزوده شود؛ و فقه سنتی که ارث سلف صالح است و انحراف از آن سست شدن ارکان تحقیق و تدقیق است،

محفوظ بماند و تحقیقات بر تحقیقات اضافه گردد. (وصیتنامه سیاسی - الهی؛ جلد ۲۱ صحیفه امام خمینی (ره)، از صفحه ۳۹۳ تا صفحه ۴۷۰)

اما طبقه جوان باید مشغول باشند به تحصیل، و این حوزه‌های فقهاتی هر چه باید، هر چه بیشتر باید بشود و مراجع به اینها عنایت زیادتیر بکنند و مدرسین عنایات زیادتیر راجع به اینها داشته باشند و حوزه فقهی به همان معنایی که تا کنون بوده است، حفظ کنید که اگر این حفظ نشود، فردا مردم دیگر شما را قبول نمی‌کنند. مردم معمم نمی‌خواهند، مردم عالم می‌خواهند. این منتها علامت علم است. اگر یک وقت - خدای نخواست - حوزه‌های علمیه ما سست شدند در تحصیل، سست شدند در اینکه فقهات را تقویت بکنند، بدانند که این یک خیانت بزرگی به اسلام است و اگر این فکر تقویت بشود که ما دیگر لازم نیست خیلی چه بکنیم و فقهات تحصیل بکنیم، این یک فکر شیطانی است؛ موافق آمال امثال امریکا در درازمدت. اگر شما حوزه‌های فقهاتی را؛ شما آقایان خراسان، آقایان قم، آقایان تبریز، سایر جاها، هر جا یک حوزه علمیه دارد، اگر تقویت نکنید اینها را به همان فقه که تا کنون بوده است؛ به همان فقه سنتی، اگر فقها تحویل جامعه ندهید، علما تحویل جامعه ندهید، مطمئن باشید که نمی‌گذرد یک نیم قرن، الا اینکه از اسلام هیچ اسمی دیگر نباید باشد. اگر فقهای اسلام، از صدر اسلام تا حالا نبودند، الان ما از اسلام هیچ نمی‌دانستیم. این فقها بودند که اسلام را به ما شناساندند و فقه اسلام را تدریس کردند و نوشتند و زحمت کشیدند و به ما تحویل دادند و ما باید همین جهت را حفظ بکنیم و یک تکلیف الهی - شرعی است به اینکه حوزه‌ها باید تقویت بشود و البته در بین حوزه‌ها، اشخاصی هستند که آنها دخالت در امور اجتماعی و سیاسی می‌کنند و باید هم بکنند. اما غفلت از اینکه ما دیگر به فقهات کار نداشته باشیم، این غفلت اسباب این می‌شود که اسلام را - خدای نخواست - منسی کنید بعد از چند وقت. باید حوزه‌ها به قوت خودش [باقی بماند]، بلکه هر روز قوتش زیادتیر [شود]. حالا مزاحم‌ها دیگر رفته‌اند. آنهایی که با عمامه شما کار داشتند حالا دیگر مدفون شده‌اند.

شما باید خودتان حفظ کنید اسلام را به حفظ فقهات - اسلام همه‌اش توی این کتاب‌هاست - با حفظ فقهات، با حفظ این کتب، با نوشتن، با بحث کردن، با حوزه‌های علمی تشکیل دادن از همه علوم اسلامی، آن کتبی که منسی شده بود، آن کتب را باز به صحنه آوردن و بحث کردن و حفظ کردن این دژ محکمی که تا کنون اسلام را نگه داشته است. (سخنرانی در جمع ائمه جماعات خراسان و روحانیون (توصیه به روحانیون)؛ جلد ۱۵ صحیفه امام خمینی (ره)، از صفحه ۲۰۶ تا صفحه ۲۲۰)



بحمدالله حوزه‌ها از نظر منابع و شیوه‌های بحث و اجتهاد، غنی و دارای ابتکار است. تصور نمی‌کنم برای بررسی عمیق همه‌جانبه علوم اسلامی طریقه‌ای مناسب‌تر از شیوه علمای سلف یافت شود. تاریخ بیش از هزارساله تحقیق و تتبع علمای راستین اسلام گواه بر ادعای ما در راه بارور ساختن نهال مقدس اسلام است. (منشور روحانیت، جلد ۲۱ صحیفه امام خمینی (ره)، از صفحه ۲۷۳ تا صفحه ۲۹۳)

اما در مورد دروس تحصیل و تحقیق حوزه‌ها، این جانب معتقد به فقه سنتی و اجتهاد جواهری هستم و تخلف از آن را جایز نمی‌دانم. اجتهاد به همان سبک صحیح است؛ ولی این بدان معنا نیست که فقه اسلام پویا نیست، زمان و مکان دو عنصر تعیین‌کننده در اجتهادند. مسئله‌ای که در قدیم دارای حکمی بوده است به‌ظاهر همان ساله در روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد یک نظام ممکن است حکم جدیدی پیدا کند، بدان معنا که با شناخت دقیق روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی همان موضوع اول که از نظر ظاهر با قدیم فرقی نکرده است، واقعاً موضوع جدیدی شده است که قهراً حکم جدیدی می‌طلبد. (منشور روحانیت، جلد ۲۱ صحیفه امام خمینی (ره)، از صفحه ۲۷۳ تا صفحه ۲۹۳)

مجتهد باید به مسائل زمان خود احاطه داشته باشد. برای مردم و جوانان و حتی عوام هم قابل قبول نیست که مرجع و مجتهدش بگوید من در مسائل سیاسی اظهار نظر نمی‌کنم. آشنایی به روش برخورد با حیل‌ها و تزویرهای فرهنگ حاکم بر جهان، داشتن بصیرت و دید اقتصادی، اطلاع از کیفیت برخورد با اقتصاد حاکم بر جهان، شناخت سیاست‌ها و حتی سیاسیون و فرمول‌های دیکته‌شده آنان و درک موقعیت و نقاط قوت و ضعف دو قطب سرمایه‌داری و کمونیسم که در حقیقت استراتژی حکومت بر جهان را ترسیم می‌کنند، از ویژگی‌های یک مجتهد جامع است. یک مجتهد باید زیرکی و هوش و فراست هدایت یک جامعه بزرگ اسلامی و حتی غیراسلامی را داشته باشد و علاوه بر خلوص و تقوا و زهدی که در خورشان مجتهد است، واقعاً مدیر و مدبر باشد. (منشور روحانیت، جلد ۲۱ صحیفه امام خمینی (ره)، از صفحه ۲۷۳ تا صفحه ۲۹۳)

... (لذا) در حکومت اسلامی همیشه باید باب اجتهاد باز باشد و طبیعت انقلاب و نظام همواره اقتضا می‌کند که نظرات اجتهادی - فقهی در زمینه‌های مختلف و لو مخالف با یکدیگر آزادانه عرضه شود و کسی توان و حق جلوگیری از آن را ندارد؛ ولی مهم شناخت درست حکومت و جامعه است که بر اساس آن نظام اسلامی بتواند به نفع مسلمانان برنامه‌ریزی کند که وحدت رویه و عمل ضروری است و همین‌جا است که اجتهاد مصطلح در حوزه‌ها کافی نمی‌باشد؛ بلکه یک فرد اگر اعلی‌در علوم معهود حوزه‌ها هم باشد ولی نتواند مصلحت جامعه را تشخیص دهد و یا نتواند افراد صالح و مفید را از افراد ناصالح تشخیص دهد و به‌طور کلی در زمینه اجتماعی و سیاسی فاقد بینش صحیح و قدرت تصمیم‌گیری باشد، این فرد در مسائل اجتماعی و

حکومتی مجتهد نیست و نمی‌تواند زمام جامعه را به دست گیرد. (نامه به آقای محمد علی انصاری (منشور برادری)؛ جلد ۲۱ صحیفه امام خمینی (ره)، از صفحه ۱۷۶ تا صفحه ۱۸۰) هدف مراجع عظام و روحانیون در هر جا باشند، یکی است و آن پشتیبانی از دیانت مقدسه اسلام و قرآن مجید و طرف‌داری از مسلمین است. اختلافی بین علمای اعلام و نگهبانان اسلام در این هدف مقدس نیست. اگر فرضاً اختلاف اجتهاد و نظری در امری جزئی و ناچیز باشد، مثل سایر اختلافات در امور فرعی، مانع از وحدت نظر در امور اصولی نیست. (پیام به روحانیون و ملت ایران (مخالفت با لایحه کاپیتولاسیون)؛ جلد ۱ صحیفه امام خمینی (ره)، از صفحه ۴۰۹ تا صفحه ۴۱۴)

در عین حالی که دنبال فقه هستید، همان‌طوری که ائمه - علیهم‌السلام - بودند، حضرت امیر - سلام‌الله‌علیه - بود، در عین حالی که نمازش آن‌طوری بود، در عین حالی که عبادتش آن‌طور بود، شمشیرش هم آن‌طور بود؛ در عین حالی که بسط علم و توحید می‌کرد و مثل نهج‌البلاغه را گذاشت برای ما، در عین حال جنگ می‌کرد، در عین حال شمشیر می‌کشید؛ در عین حال که زاهد بود، در عین حال قوی و قدرتمند بود؛ جنگجو بود. اینها با هم باید باشند. (سخنرانی در جمع علما و اقشار مختلف مردم (ریشه اختلافات داخلی)؛ جلد ۶ صحیفه امام خمینی (ره)، از صفحه ۲۸۱ تا صفحه ۲۸۹)

### امام خامنه‌ای

پیش از شیخ مفید دو جریان متفاوت در فقه شیعه وجود داشته است یکی جریانی است که فرد شاخص آن علی بن بابویه (متوفی ۳۲۹) است و شاید بشود آن را جریان قمیین نامید و به گمان زیاد استاد مفید در فقه یعنی جعفر بن قولویه (متوفی ۳۶۸) نیز از آن زمره است. فقاہت در این جریان به معنای افتاء بر طبق متون روایات است. به‌طوری که هر فتوا در کتب فقهی این گروه از فقه‌ها، حاکی از وجود روایتی در مضمون آن بوده و لذا هرگاه صاحب آن فتوا از وثاقت و ضبط لازم برخوردار باشد آن فتوا می‌تواند جایگزین یک حدیث باشد. بدین جهت است که شهید (ره) در ذکری فرموده است که: قد کان الاصحاب یتمسکون بما یجدونه فی شرائع الشیخ ابی‌الحسن بن بابویه رحمة الله عند اعواز النصوص لحسن ظنهم به وان فتواه کروایته.

بدیهی است که فقاہت با این کیفیت، بسی ابتدایی و عاری از اسلوب فنی و پیچیده است و فروع مذکور در کتب فقهی این جریان منحصر به فروع منصوص و بسی کم و محدود است و این همان است که طعن مخالفین به قلت فروع را متوجه فقه شیعه می‌کرده و

در عین حال که زاهد بود، در عین حال قوی و قدرتمند بود؛ جنگجو بود. اینها با هم باید باشند. (سخنرانی در جمع علما و اقشار مختلف مردم (ریشه اختلافات داخلی)؛ جلد ۶ صحیفه امام خمینی (ره)، از صفحه ۲۸۱ تا صفحه ۲۸۹)

۲۰ شیخ طوسی رحمه الله بعدها به خاطر دفع این طعن کتاب «مبسوط» را تکلیف فرموده است. جریان دوم نقطه مقابل این جریان و متکی به استدلال و به ظن غالب، متخذ و سرمشق گرفته از فقه سنی است و دو چهره معروف این جریان حسن [ابن] ابی عقیل العمانی (متوفی؟) و ابن جنید الاسکافی (متوفی احتمالاً ۳۸۱) می باشند. اگر چه درباره این جریان و حتی همین دو فقیه معروف اطلاعات کافی وجود ندارد که نشان دهد دقیقاً چه مایه از اجتهاد و نظر در استنباطات فقهی آنان وجود داشته است؛ ولی از آنچه مفید و دیگران درباره ابن جنید گفته اند مسلم می نماید که وی گرایش به قیاس و رأی داشته و از طریقه معروف و مقبول شیعه برکنار بوده است و اما عمانی اگر چه به این گرایش انتساب نیافته؛ بلکه بنا به گفته نجاشی که می گوید «و سمعت شیخنا اباعبدالله یكثر الثناء علی هذا الرجل رحمة الله» و از آنچه او و شیخ در دو

فهرست درباره کتاب او گفته اند می توان چنین فهمید که وی فقهی مستقیم و شاید نزدیک به همان طریقه ای بوده است که مفید اتخاذ کرده و مشی نموده و در آن، تألیف و تحقیق کرده و بر آن، شاگردان خود را پرورش داده است. لیکن، باین حال از آنجاکه آراء وی غالباً در شمار شدو ذات فقهی و متروک است و شاید به همین جهت هم از کتاب او جز نامی برای اعصار بعد از علامه و محقق (ره) باقی نمانده است، می توان حدس زد که وی نمی تواند سلف جریان فقهی بعد از خود باشد و فقاہت او دارای عیبی بوده است. البته شک نباید کرد که آن عالم اقدم که بحر العلوم درباره او گفته است که: هو اول من هذب الفقه و استعمل النظر و فتق البحث عن الاصول و الفروع فی ابتداء الغیة الکبری (فتاوی العلمین ص ۱۳) در دستیابی شیخ مفید به قاعده و پایه صحیح فقاہت که باید گام اول در باب خود شمرده شود، تأثیر داشته و چون مقدمه ای برای آن محسوب می شده است.

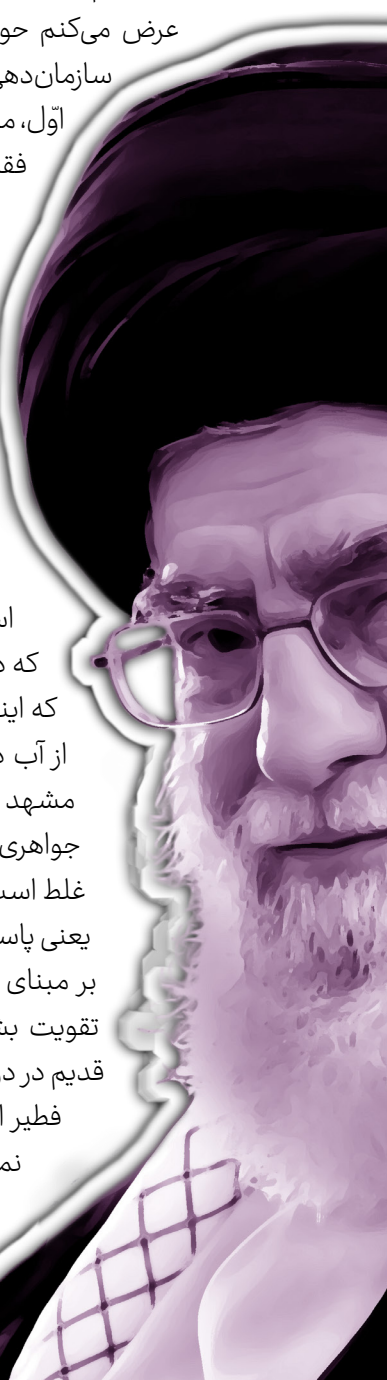
چنان که ملاحظه می شود هر یک از دو جریان فقاہت از جهتی ناقص است. در جریان اول، فتوا همان متن روایت است بدون تفریع و رد فرع بر اصل و بحث و مناقشه و نقد و استنتاج. اجتهاد به معنای مصطلح آن، در فقاہت دخالت و تأثیری ندارد و در جریان دوم اگر چه استدلال و نظر هست، لیکن گویا آن نیست که به اقتضای تعالیم مکتب اهل بیت (علیهم السّلام) باید باشد، با قیاسی همراه است و یا به نحوی است که به آراء شاذه، منتهی می شود و به گونه ای است که در حوزه فقاہت شیعه قابل دوام نیست.



فقه مفید از این هر دو عیب، پاک و دارای هر دو مزیت است: هم تکیه بر روش‌های معتبر نزد امامیه و هم استفاده از اجتهاد مصطلح و دخالت دادن عنصر استدلال و استنباط نظری در فقه؛ بنابراین او همان کسی است که قالب علمی مقبول و معتبر نزد شیعه را به دست آورد و مواد مأثور و اصول متلقاة را نظم علمی بخشید و آن را در حوزه فقهات شیعه باقی گذارد، و این همان است که بعد از او تا قرن‌ها و تا امروز، جریان قانونمند فقهات، آن را دنبال کرده و به شکوفایی و رشدی که امروز از آن برخوردار است رسانده است. (<https://khl.ink/f>/۲۶۶۲ پیام به کنگره‌ی جهانی هزاره‌ی شیخ مفید، فروردین سال ۱۳۷۲ مصادف با شوال ۱۴۱۳، پایگاه حفظ و نشر آثار امام خامنه ای)

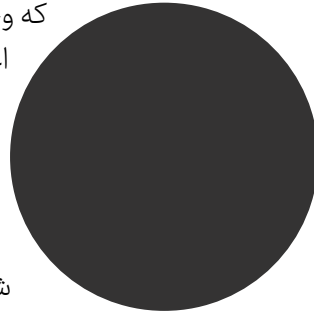
عرض می‌کنم حوزه‌های علمیّه بر سه مبنا باید تحرّک خودشان را افزایش بدهند، سازمان‌دهی کنند، نوآوری کنند:

اول، مبنای فقه سنتی جواهری است؛ به تعبیر امام بزرگوارمان: فقه جواهری. فقه جواهری یعنی چه؟ صاحب جواهر، مظهر یک فقیه مقید به مقررات فقهات و قواعد اصولی و فقهی است؛ یک ملای اصولی مقید دقیق منظم که از موازین رایج فقهی بین اصولیین هیچ تخطی ندارد و در بررسی هر مسئله، شهرت و اجماع و ظواهر ادله و اصول را - هرچه جزو ابزارهای معمولی کار فقهات شمرده می‌شود - در اختیار می‌گیرد و آنها را با همان دقت یک فقیه اصولی دقیق، به کار می‌گیرد. فقه جواهری یعنی همان فقه سنتی رایج با متمدن فقهات؛ آن چیزی که بارها گفته‌ایم، بخصوص در جمع شما برادران عزیز مشهدی مکرراً بحث شده و گفته شده: روش فقهات و متمدن فقهات و همان کیفیت رسیدگی یک مسئله در فقه است؛ روش رایج فقه است؛ استفاده از ظواهر؛ علاج مشکلات ظواهر و امارات؛ بعد - هنگامی که دست انسان کوتاه شد از امارات - مراجعه به اصول، پیدا کردن اصلی که اینجا مجرای آن است، علاج معارضات آن، علاج مشکلات آن؛ و بالاخره از آب در آوردن مسئله فقهی؛ فقه جواهری یعنی این. البته من یک وقتی مشاهد - در جمع برادران طلاب و فضلاء مشهد - عرض کردم: همین فقه جواهری، پویا است. اینکه بگویند ما یک فقه سنتی داریم، یک فقه پویا، این غلط است؛ همان فقه سنتی ما پویا است. «پویا» یعنی علاج‌کننده مشکلات؛ یعنی پاسخگوی به حوادث واقعه به صورت حقیقی کلمه؛ جواب می‌دهد، چون بر مبنای اجتهاد است، ما باب اجتهاد را که مسدود نمی‌دانیم. باید فقهات تقویت بشود؛ درس‌ها و حوزه‌های فقهات مورد اهتمام قرار بگیرد. بنده از قدیم در دوران مبارزات به رفقای طلبه‌ای که با ما معاشر بودند، می‌گفتم بی‌مایه فطیر است؛ بدون درس خواندن، بدون زحمت کشیدن، بدون ملا شدن، نمی‌توان مفید واقع شد. باید ملا شد تا بتوان مفید شد. این رکن اول... (<https://khl.ink/f>/۲۱۳۷ بیانات در دیدار مدرّسان، فضلا و طلاب



حوزه‌ی علمیّی مشهد، ۱۳۶۸/۰۴/۲۰، پایگاه حفظ و نشر آثار امام خامنه‌ای)

مسئله مهم دیگری که مطرح است و در آن باب باید سخن روشن به میان بیاید، مسئله تحول در حوزه‌هاست. چند سال است که مسئله تحول در حوزه‌های علمیّه، بخصوص در حوزه مبارکه علمیّه قم مطرح است. این تحول یعنی چه؟ حوزه می‌خواهد چه کار کند که اسمش تحول باشد؟ اگر تحول را به معنای تغییر خطوط اصلی حوزه‌ها بدانیم - مثل تغییر متد اجتهاد - قطعاً این یک انحراف است. تحول است، اما تحول به سمت سقوط. شیوه اجتهادی که امروز در حوزه‌های علمیّه رایج است و علمای دین به آن متکی هستند، یکی از قوی‌ترین و منطقی‌ترین شیوه‌های اجتهاد است؛ اجتهاد متکی به یقین و علم، با اتکای به وحی؛ یعنی از ظن به دور است و استنباط ما استنباط علمی و یقینی است. این ظنون خاصه‌ای هم که وجود دارد، همه اینها حجیتش باید یقینی و قطعی باشد. حتی اعتبار اصول علمیّه‌ای که ما در فقه از آن استفاده می‌کنیم، باید اعتبار جزمی و قطعی باشد. تا وقتی که از دلیل قطعی به معتبر بودن این اصل عملی - استصحاب یا برائت یا اشتغال، هر کدام در مجاری خودشان - جزم پیدا نکنیم، نمی‌توانیم از این اصل استفاده کنیم؛ بنابراین یا بی‌واسطه یا باواسطه، همه شیوه‌های استنباط ما در فقه منتهی می‌شود به قطع و یقین.



اجتهاد در شیعه به معنای تکیه به ظنون غیرمعتبر نیست؛ همین که قدمای ما اصطلاح اجتهاد به رأی، اجتهاد متکی به ظنون غیرمعتبر، مثل قیاس، مثل استحسان و امثال اینها را به کار بردند و کتاب‌ها نوشتند؛ «الرّد علی اصحاب الاجتهاد فی احکام». اسماعیل بن ابوسهل نوبختی، سید مرتضی در «ذریعه»، شیخ در «عدة الاصول» و دیگران و دیگران این اجتهاد متکی به ظنون غیرمعتبر را رد کردند. این اجتهاد مردود است. امروز هم تحت هر نامی کسانی به این جور اجتهادها روی بیاورند، مردود است. اینکه حالا دنیا این را از ما نمی‌پسندد، این حرف فقهی در دنیا خریدار ندارد، یا این را صریحاً بگویند یا نگویند، اما در دلشان این باشد و اینها را به یک استنباط غلطی بکشاند، این مردود است. متأسفانه در مواردی در گوشه و کنار دیده شده که برای اینکه عرف دنیای متمدن - که عمدتاً مادی است - رعایت شود، در استنباط احکام شرعی دخل و تصرف شده است! حتی بدتر از این، برای اینکه گاهی دل قدرت‌های مادی به دست بیاید - نه حالا عرف دنیای مادی رایج، بلکه عرف قدرت‌های مادی و استکباری رعایت شود - فتوا داده شده: تلاش صلح‌آمیز هسته‌ای جمهوری اسلامی به دلیل اینکه موجب سوءظن قدرت‌های بزرگ است، ممنوع است! خوب، غلط کردند سوءظن دارند.

اگر اجتهاد با همان شیوه درست و صحیح خود که تکیه به کتاب و سنت است، و با آن متد معقول صحیح منطقی حساب‌شده پخته انجام بگیرد، بسیار خوب است. اجتهادها ولو نتایج مختلفی هم داشته باشد، موجب بالندگی است، موجب پیشرفت است. مجتهدین ما، فقهای ما در طول تاریخ فقاقت ما در مسائل گوناگون نظرات مختلفی ایراد کردند. شاگرد بر علیه نظر استاد،

باز شاگرد او بر علیه نظر او حرف‌هایی زده‌اند، مطالبی گفته‌اند؛ هیچ اشکالی ندارد؛ این موجب بالندگی و پیشرفت است. این اجتهاد باید در حوزه تقویت شود. اجتهاد مخصوص فقه هم نیست؛ در علوم عقلی، در فلسفه، در کلام، اجتهاد کسانی که فنان این فنون هستند، امر لازمی است. اگر این اجتهاد نباشد، خواهیم شد آب راکد. (<https://khl.ink/f>) ۱۰۳۵۷/بیانات در دیدار طلاب و فضلا و اساتید حوزه علمیه قم، ۱۳۸۹/۰۷/۲۹، پایگاه حفظ و نشر آثار امام خامنه‌ای)

... البته برای نوآوری علمی - که در فرهنگ معارف اسلامی از آن به اجتهاد تعبیر می‌شود - دو چیز لازم است: یکی قدرت علمی و دیگری جرئت علمی. البته قدرت علمی چیز مهمی است. هوش وافر، ذخیره علمی لازم و مجاهدت فراوان برای فراگیری، از عواملی است که برای به دست آمدن قدرت علمی، لازم است؛ اما این کافی نیست. ای بسا کسانی که از قدرت علمی هم برخوردارند، اما ذخیره انباشته علمی آنها هیچ جا کاربرد ندارد؛ کاروان علم را جلو نمی‌برد و یک ملت را از لحاظ علمی به اعتلا نمی‌رساند؛ بنابراین جرئت علمی لازم است. (<https://khl.ink/f>) ۳۰۵۳/بیانات در جمع دانشجویان و اساتید دانشگاه صنعتی امیرکبیر، ۱۳۷۹/۱۲/۰۹، پایگاه حفظ و نشر آثار امام خامنه‌ای)

یک نکته راجع به «درس خواندن» عرض می‌کنم: درس را جدی بگیرید؛ درس فقه را جدی بگیرید. ببینید! عالم دین می‌خواهد معارف اسلامی را به دست بیاورد؛ از کجا؟ از کتاب و سنت و عقل؛ این است دیگر؛ بخشی‌اش مربوط به عقل است، بخشی‌اش هم مربوط به کتاب و سنت و نقل است؛ خب باید بداند که چه جوری باید به دست بیاورد؛ این همان اجتهاد است. اجتهاد یعنی چگونگی استفاده این معارف از منابعش؛ یعنی متد - به تعبیر فرنگی که بنده اصرار دارم [استفاده] نکنم؛ اما اینجا ناچارم - استفاده حقایق و معارف از منابعش؛ این اجتهاد است. خب این اجتهاد را اگر بخواهد انسان دارا بشود، باید تمرین کند، باید کار کند. این درس فقهی که شما می‌خوانید ولو طهارت باشد - حالا بعضی از طلبه‌ها می‌گویند: «آقا، چرا همیشه طهارت و صلات و مانند اینها؟» - فرقی نمی‌کند؛ آن چیزی که به شما این شیوة استنباط را یاد بدهد، مورد نیاز شما است. [این] گاهی در یک مسئله مربوط به طهارت است، گاهی در مسئله مربوط به صلات است، گاهی مسئله مربوط به بحث معاملات و اجاره و مانند اینها است؛ شما باید بدانید چه جوری استنباط کنید. اگر این طریقه استنباط را یاد گرفتید، آن وقت ارزش‌های اخلاقی را هم درست از کتاب و سنت استنباط می‌کنید؛ [نه] مثل بعضی از نیمه سوادها - حالا احترامشان کنیم، نگوییم بی‌سواد؛ نیمه سواد - که یک چیزی یا چهار کلمه‌ای یاد گرفته‌اند، راجع به مسائل دینی اظهار نظر می‌کنند، به یک آیه هم گاهی استناد می‌کنند؛ خب معنای این آیه این نیست؛ این به خاطر ضعف در فهم آیه و استنباط از آیه است، و به خاطر همین است که اجتهاد وجود ندارد. پس درس خواندن برای مجتهد شدن لازم است؛ البته من نمی‌گویم همه باید مجتهد بشوند - در واقع یک واجب کفائی است - یک عده هم ممکن است نیاز به مجتهد شدن نداشته باشند، اما برای فراگیری معارف اسلامی اجتهاد لازم است. این یک نکته که درس را باید خوب خواند. طلبه روشنفکر امروزی حق ندارد بگوید که «آقا، ول کن این حرف‌ها را، [این] درس‌ها را»، نه، باید درس خواند؛ بی‌مایه [فطیر است]. زمان مبارزات که ما مثلاً مکاسب می‌گفتیم، کفایه می‌گفتیم، بعضی از طلبه‌های پُرشور داغ دور و بر ما بودند در

مشهد که واقعاً هم مبارزه می‌کردند، [اما] گاهی می‌شنفتم می‌گویند «آقا، این چیست؟»؛ من به آنها می‌گفتم اگر [این بحث‌ها را] نکنید، بعد نمی‌توانید به درد نظام اسلامی بخورید، نمی‌توانید استفاده کنید، نمی‌توانید به مردم چیزی یاد بدهید. این است که درس خواندن، یک مسئله است. (<https://khl.ink/f/42475>) بیانات در دیدار طلاب حوزه‌های علمیه، ۱۳۹۸/۰۲/۱۸، پایگاه حفظ و نشر آثار امام خامنه‌ای

## نقش اجتهاد در بعد جمعی

### امام خمینی

#### قضاوت

یک قسم از قضاوت هم در شرع هست که قضاوت قاضی مستقل نیست، و قاضی را جعل می‌کنند. در قسم اول، قاضی مجتهد جامع‌الشرایط است، و لازم نیست که هیچ‌کسی او را نصب کند. ولی در قسم دوم، در بعضی از احوالی که قضاوت زیاد است و افراد به آن زیادی نیستند که بتوانند همه مراکز قضاوت را قاضی واجد همه شرایط گذارند، و قاضی واجد شرایط کم است، در این صورت فقیه مجتهد عادل اشخاصی را که مورد اطمینان هستند که اجتهاد را نمی‌دانند؛ ولی از روی کتاب‌هایی که در این باب نوشته شده است می‌توانند مسائل قضا را بفهمند و مورد اطمینان هم هستند و ظاهراً عدله هم هستند، اینها را فقیه نصب می‌کند که قضاوت کنند. (جلد ۱۲ صحیفه امام خمینی (ره)، از صفحه ۲۱۲ تا صفحه ۲۱۷)

#### معنی امام (ولی فقیه)

امام به معنی پیشوا و کسی که جمعی را در جهتی هدایت و رهبری می‌کند و امام بیان‌کننده خط‌مشی شیعه و حزب‌الله و رهبری‌کننده این تشکیلات بزرگ فراگیر است که تمامی وظایف آنان را از قرآن و سنت پیامبر اسلام در زمان‌های مختلف و شرایط مختلف اجتهاد و استنباط می‌کند و به آنان ابلاغ می‌نماید. (جلد ۵ صحیفه امام خمینی (ره)، از صفحه ۴۰۷ تا صفحه ۴۱۱؛ مصاحبه با روزنامه «لوتاکنونینوا» درباره ویژگی‌های حکومت اسلامی)

#### سیاست

استکبار وقتی که از نابودی مطلق روحانیت و حوزه‌ها مأیوس شد، دوره برای ضربه زدن انتخاب نمود؛ یکی راه ارباب و زور و دیگری راه خدعه و نفوذ در قرن معاصر. وقتی حربه ارباب و تهدید چندان کارگر نشد، راه‌های نفوذ تقویت گردید. اولین و مهم‌ترین حرکت، القای شعار جدایی دین از سیاست است که متأسفانه این حربه در حوزه و روحانیت تاندازه‌ای کارگر شده است تا جایی که دخالت در سیاست دون شأن فقیه و ورود در معرکه سیاسیون تهمت وابستگی به اجانب را به همراه می‌آورد؛ یقیناً روحانیون مجاهد از نفوذ بیشتر زخم برداشته‌اند... . وقتی شعار جدایی دین از سیاست جا افتاد و فقاها در منطق ناآگاهان غرق شدن در احکام فردی و عبادی شد و قهرراً فقیه هم مجاز نبود که از این دایره و حصار بیرون رود و در سیاست [و]

حکومت دخالت نماید، حماقت روحانی در معاشرت با مردم فضیلت شد. به زعم بعض افراد، روحانیت زمانی قابل احترام و تکریم بود که حماقت از سرپای وجودش ببارد و الا عالم سیاس و روحانی کاردان و زیرک، کاسه‌ای زیر نیم کاسه داشت و این از مسائل رایج حوزه‌ها بود که هر کس کج‌راه می‌رفت متدین‌تر بود. یادگرفتن زبان خارجی، کفر و فلسفه و عرفان، گناه و شرک بشمار می‌رفت. در مدرسه فیضیه فرزند خردسال، مرحوم مصطفی از کوزه‌ای آب نوشید، کوزه را آب کشیدند، چرا که من فلسفه می‌گفتم. تردیدی ندارم اگر همین روند ادامه می‌یافت، وضع روحانیت و حوزه‌ها، وضع کلیساهای قرون وسطی می‌شد که خداوند بر مسلمین و روحانیت منت نهاد و کیان و مجد واقعی حوزه‌ها را حفظ نمود. (منشور روحانیت، جلد ۲۱ صحیفه امام خمینی (ره)، از صفحه ۲۷۳ تا صفحه ۲۹۳)

#### حکومت

حکومت در نظر مجتهد واقعی فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است، حکومت نشان‌دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است، فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان از گهواره تا گور است. هدف اساسی این است که ما چگونه می‌خواهیم اصول محکم فقه را در عمل فرد و جامعه پیاده کنیم و بتوانیم برای معضلات جواب داشته باشیم و همه ترس استکبار از همین مسئله است که فقه و اجتهاد جنبه عینی و عملی پیدا کند و قدرت برخورد در مسلمانان به وجود آورد. (منشور روحانیت، جلد ۲۱ صحیفه امام خمینی (ره)، از صفحه ۲۷۳ تا صفحه ۲۹۳)

خلاصه کلام اینکه ما باید بدون توجه به غرب حیلہ‌گر و شرق متجاوز و فارغ از دیپلماسی حاکم بر جهان در صدد تحقق فقه عملی اسلام برآییم و الا مادامی که فقه در کتاب‌ها و سینه علما مستور بماند، ضرری متوجه جهان‌خواران نیست و روحانیت تا در همه مسائل و مشکلات حضور فعال نداشته باشد، نمی‌تواند درک کند که اجتهاد مصطلح برای اداره جامعه کافی نیست. حوزه‌ها و روحانیت باید نبض تفکر و نیاز آینده جامعه را همیشه در دست خود داشته باشند و همواره چند قدم جلوتر از حوادث، مہیای عکس‌العمل مناسب باشند. چه بسا شیوه‌های رایج اداره امور مردم در سال‌های آینده تغییر کند و جوامع بشری برای حل مشکلات خود به مسائل جدید اسلام نیاز پیدا کنند. علمای بزرگوار اسلام از هم اکنون باید برای این موضوع فکری کنند. (منشور روحانیت، جلد ۲۱ صحیفه امام خمینی (ره)، از صفحه ۲۷۳ تا صفحه ۲۹۳)

#### امام خامنه‌ای

##### آینده نظام اسلامی

عزیزان! طلاب جوان! فضلا! توجه کنید که حوزه علمیه - همان‌طور که امام (ره) مکرر فرمودند - قاعده نظام جمهوری اسلامی است و همه چیز روی این قاعده بنا شده و دوام خواهد یافت. این قاعده باید محکم باشد. استحکام این قاعده، با تضمین سه عنصر اصلی امکان‌پذیر است، و هر کدام از آنها نباشد و یا کم باشد، این قاعده متزلزل خواهد شد، و اگر قاعده متزلزل شد، طبیعتاً همه آنچه که بر او سوار است، تکان

خواهد خورد.

ما بحث آینده بلندمدت نظام اسلامی را می‌کنیم. شما در دهنتان چهل سال بعد را تصویر کنید و ببینید که جمهوری اسلامی در آن سال‌ها چگونه بر تمام دنیای ظلمانی مادی آن روز پرتو خواهد افکند؛ «الم تر کیف ضرب الله مثلاً کلمة طيبة کشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اکلها کلّ حین باذن ربّها». دل مؤمن، به کمتر از این پیشرفت قانع نیست؛ «من ساوی یوماه فهو مغبون». امسالمان با سال گذشته نمی‌تواند مثل هم باشد؛ باید جلوتر رفته باشیم. پس شما چهل سال دیگر را در نظر بگیرید و ببینید جمهوری اسلامی چه هویت درخشانی ایجاد کرده و چه خیمه عظیمی بر فراز فکر و ذهن بنی‌آدم در سرتاسر جهان زده است. قاعده‌ای که ما از آن صحبت می‌کنیم، قاعده بنای محکم و استواری است و سه عنصر قطعی در وجود و ذات خودش لازم دارد که البته هریک از آن سه عنصر بر اموری متوقف است و بر او نیز اموری مترتب می‌باشد:

اولین عنصر، فقه است. فقهت را به همان معنای پیچیده و ممتازی که امام (ره) برای ما معنا می‌کردند و بخصوص در بیانات دو، سه سال اخیرشان بر آن تأکید داشتند، معنا می‌کنیم؛ یعنی ترکیبی از متد علمی و دقیق فقه‌ای و به تعبیر امام (ره): فقه جواهری. فقه صاحب جواهر، به معنای دقت و اتقان کامل در قواعد فقهی و استنتاج منظم فروع از همان قواعدی است که در فقه و اصول مشخص شده است. این فقه‌ت، دو رکن دارد که رکن اول آن، اصول معتدل و قوی و آگاه به همه جوانب استنباط است، و رکن دوم، تطور فقه می‌باشد و همان چیزی است که امام در معنای اجتهاد و مجتهد و فقیه می‌فرمودند و تأکید داشتند که مجتهد و فقیه باید با دید باز بتواند استفهام‌ها و سؤال‌های زمانه را بشناسد. سؤال، نصف جواب است. تا شما سؤال زمان را ندانید، ممکن نیست بتوانید در فقه برای آن جوابی پیدا کنید؛ بنابراین، فهم سؤال و ترتیب جواب مناسب برای آن، مهم است... <https://khl.ink/f> . ۲۰۸۸/۱۳۶۸/۰۳/۲۲ پایگاه حفظ و نشر آثار امام خامنه‌ای) مراسم بیعت طلاب و روحانیون، ۱۳۶۸/۰۳/۲۲ پایگاه حفظ و نشر آثار امام خامنه‌ای) اداره نظام اسلامی

البته دولت‌ها و مسئولان در دوره‌های مختلف برای اجرای این اصول می‌توانند تاکتیک‌ها و روش‌های گوناگونی را انتخاب کنند. اساس انقلاب، مثل خود اسلام بر احکام ثابت و احکام متغیر استوار است. یک سلسله احکام، تغییرناپذیر است؛ یک سلسله احکام در شرایط گوناگون تغییر پیدا می‌کند. انقلاب هم همین‌طور است. اجتهاد، خصوصیتی است که این امکان را به یک مسئول می‌دهد تا بتواند به اقتضای شرایط، روش‌ها و راه‌ها و تاکتیک‌های درست را انتخاب کند. البته انتخاب روش و اجتهاد برای پیدا کردن روش نو و مناسب، کار مجتهد است. این غیر از بدعت‌گذاری یک انسان ناوارد و تجدیدنظرطلب است؛ این کار کسی است که قدرت اجتهاد در این کار را داشته باشد. نقش اجتهاد و مجتهد در نظام اسلامی به همین خاطر است. از آن طرف، به بهانه تمسک به اصول، تحجّر را نفی می‌کنیم و می‌گوییم نمی‌شود به بهانه تمسک به اصول، تحجّر و ایستایی را بر انقلاب تحمیل کرد - اصول‌گرایی وجود دارد؛ اما این، تحجّر و جزم‌اندیشی و نشناختن شرایط مختلف نیست

”

- از این طرف، به بهانه اجتهاد و تحوّل، نباید به بدعت‌گذاری‌های ناشیانه و تجدید نظرطلبانه اجازه فعالیت و تحرّک مضّر و مخرب داد. (۳۱۲۶/https://khl.ink/f) بیانات در مراسم سیزدهمین سالگرد رحلت امام خمینی (رحمه الله)، ۱۳۸۱/۰۳/۱۴، پایگاه حفظ و نشر آثار امام خامنه‌ای)

## نتیجه

فقاہت دژ محکمی است که تاکنون اسلام را نگهداشته است و طلاب باید برای رسیدن به آن کوشش کنند. نباید به این سبب که کارهای سیاسی به وجود آمده حوزه‌ها از پرداختن به فقه و اصول ذره‌ای بکاهند و باید با همان قوت سابق ادامه دهند که علم همه چیز است. نباید از فقاہت سنتی و اجتهاد جواهری که میراث علمای سلف است، تخطی کرد. علاوه بر آن، مجتهد باید زمان شناس، زیرک، مدیر، مدبر، و مهذب باشد. اجتهاد با تکیه به کتاب و سنت و با روش معقول و منطقی خود باید پیش گرفته شود و به دست آوردن نظر عرف و عرف جهانی نباید باعث تخطی از حکم اسلام و تغییر آن شود. اجتهاد در عرصه‌های مختلفی ایفای نقش میکند. در قضاوت مستقل، یکی از شرایط قاضی اجتهاد است. در ولی فقیه اجتهاد شرط است چرا که باید طبق فرامین اسلام رهبری کند و خط مشی را مشخص کند. یک راه که استکبار برای از پا درآوردن اسلام در پیش گرفت، نیرنگ جدایی دین از سیاست بود در حالی که عالم باید سیاست باشد. یک عرصه مهم، حکومت و انقلاب اسلامی است. حکومت یعنی فلسفه عملی فقه که جایگاه و نقش مجتهد در تشکیل، اداره و آینده آن آشکار و بدیهی است.

## منابع

۱. صحیفه امام خمینی (ره)، خمینی، روح الله، ۱۳۶۸-۱۲۷۹، تهران.
۲. پایگاه اینترنتی [www.imam.com](http://www.imam.com)
۳. پایگاه اینترنتی [www.khamenei.ir](http://www.khamenei.ir)



# انتخاب مسئله حقیقی در پژوهش

علیرضا محمدی | طلبه پایه سوم مدرسه امراللهی

آرژان

## چکیده

در عصری که ما زندگی می‌کنیم، پژوهش یک امر مهم، در جایگاه‌های علمی به حساب می‌آید و نشان‌دهنده قدرت علمی نویسنده است. البته پژوهش، اگر به صورت درست انجام شود، هم برای خود محقق فوایدی به همراه دارد و هم برای افرادی که به آن نیازمند هستند؛ و حتی چه بسا که گره‌های علمی عظیمی را باز نکند؛ از این رو بر اقشار علمی جامعه، یادگیری پژوهش یک امر مهم است؛ زیرا پژوهش، یک زبان تعامل و ابراز علمیت در جامعه علمی به شمار می‌رود. مقاله حاضر، در تلاش است یکی از مشکلات بزرگ مبتدیان امر پژوهش که همان عدم انتخاب مسئله حقیقی، در پژوهش‌های مسئله‌محور، را تحلیل کرده و روش‌هایی را در قالب توجه به توان فکری، شناخت غرض و شناخت موضوع کلی ارائه دهد؛ تا محققان، بتوانند از کنار این مسئله به راحتی بگذرند و دچار مشکل نشوند.

## کلیدواژه

مسئله حقیقی، پژوهش، هدف، غرض، موضوع کلی.

## مقدمه

وقتی انسان پژوهش‌های افراد مبتدی را مطالعه می‌کند کمبودی را احساس می‌کند؛ ولی در مواقع متعدد هر چقدر که می‌گردد چیزی به عنوان اشتباه دستگیرش نمی‌شود پس این چیست؟ چرا در اکثر مقالات افراد تازه‌کار یافت می‌شود؟ یک حالتی که نمی‌شود در قالب یک مشکل آن را مطرح کرد.

باید در جواب به همه این سؤال‌ها گفت آنچه که شما در غالب مشکلات می‌دانید که نمی‌توان آن را یک مشکل خاص نامید یک مسئله کمتر شناخته شده به نام عدم انتخاب مسئله حقیقی است که همان‌طور که بیان شد در بسیاری از مقالات ابتدایی وجود دارد.

این مشکل یعنی اینکه محقق در پژوهش مسئله‌محور یک مسئله‌ای را انتخاب می‌کند که مسئله حقیقی او نیست. یکی از بزرگ‌ترین مشکلات مقاله‌نویسی برای یک مبتدی است؛ زیرا او برای به دست آوردن یک مسئله و به تبع یک موضوع خیلی شوق دارد؛ ولی چون این فرایند زیاد طول می‌کشد ناامید می‌شود.

وقتی که محقق ناامید شد دو حالت دارد؛ اگر مجبور به ارائه تکلیف بود با همان بی‌میلی ادامه داده و یک موضوعی که یا فایده ندارد یا اگر فایده هم دارد برای او سود چندانی ندارد را انتخاب می‌کند و یا اصلاً مجبور به تکلیف و انجام پژوهش نیست که خوب در این صورت یا دست از کار برمی‌دارد و یا اگر ادامه داد دیگر مانند قبل محرکی ندارد که او را به سوی هدف حرکت دهد و

موجب پر بار شدن تحقیق شود.

در تحقیقی که در حول این موضوع در کتب مربوط شد پدیدار گشت که مطالب و نکات مهم مربوط به این بحث در کتب به صورت پراکنده ذکر شده است یا در بعضی کتب کمبود مطلب مربوط یا توضیح وجود داشت که سعی شد که با توضیح بیشتر این مطلب برای همه مخاطبان قابل فهم شود.

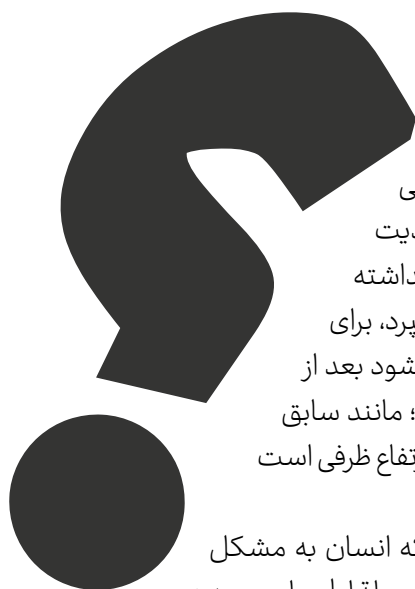
لذا این مطالب با تحقیق در منابع متعدد پدید آمده و بنا دارد که محقق با دست یافتن به یک شناخت درونی از خود، دست به انتخاب یک مسئله حقیقی بزند تا ان شاء الله این مشکلاتی که بیان شد به حول قوه الهی دیگر به وجود نیاید و محقق بتواند یک تحقیق مفید برای خود و مخاطبان ارائه دهد.

### توجه به توانایی‌ها و محدود نکردن فکر

در مرحله اول پژوهشگر باید خود را از درگیری ذهنی رهایی دهد؛ یعنی برای خود محدودیتی قائل نشود و ایمان به خود داشته باشد؛ زیرا انسان بنا بر جو رفتاری {خانواده، دوستان،

آشنایان و...} در کودکی و سنین نوجوانی و جوانی شاید مورد القا افکار منفی یا طرز تفکر دیگران قرار گرفته باشد و این باعث می‌شود که انسان خود را محدود بشمارد.

البته شاید این مسئله در ظاهر بروز نکند یا مشکلی برای انسان پیش نیاورد؛ ولی در تفکر او نوعی محدودیت ایجاد می‌کند و باعث می‌شود که طرز تفکر آزادی نداشته باشد برای مثال اگر ملخی که می‌تواند چندین متر بپرد، برای چند روز در ظرفی با ارتفاع کمتر از یک متر قرار داده شود بعد از خروج از ظرف و انتقال به فضای آزاد دیگر نمی‌تواند؛ مانند سابق بپرد و بلکه حداکثر ارتفاع پرش ملخ به همان مقدار ارتفاع ظرفی است که در آن محبوس بوده است.



همان‌طور که از مثال بالا مشخص شد امکان اینکه انسان به مشکل

محدودیت تفکر دچار شده باشد وجود دارد پس در مرحله اول برای رسیدن

به سؤال حقیقی ذهن، انسان باید از محدودیت فکری رهایی پیدا کند و آزادانه بیندیشد. البته اینکه انسان بتواند از این مشکل رها شود و به طرز تفکری درست دست یابد راه و روش خود را دارد که در کتب مربوط به خود، آموزش داده شده است. (شاه آبادی، محمد کاظم، اندیشه ورزی تأملی در تفکر نقادانه، ص ۲۷)

در مثالی دیگر برای اندیشه محدود، آزمایش محقق مسائل مربوط به شامپانزه‌ها را می‌توان ذکر کرد. او می‌گوید هنگامی که تعدادی از شامپانزه‌ها را از باغ وحش به فضای باز انتقال دادیم در حالی که باران نرمی در حال باریدن بود. آنها خود را سریعاً به در ورودی باغ وحش رسانده و از وحشت خود را به در می‌زدند؛ زیرا ترس بسیاری از خیس شدن داشتند. (همان)

و این مختص حیوانات نیست؛ بلکه برای انسان هم اتفاق می‌افتد انسان هم مانند اینها

محدود می‌شود یا دچار خود تحقیق می‌شود و نیاز است که این را از بین ببرد؛ بلکه لازمه یک پژوهش خوب تفکر آزاد است؛ البته همان‌طور که بیان شد این یک بحث مفصل لازم دارد و اینجا جایگاهش نیست.

### تشخیص غرض

در این قسمت پژوهشگر در واقع باید به سراغ شناخت غرض خودش برای انجام پژوهش برود؛ یعنی هدف باطنی خود را از این پژوهش مشخص کند و معلوم کند که برای چه می‌خواهد تحقیق کند. این کار اندکی به شناخت درونی نیاز دارد؛ یعنی اینکه انسان یک غرض اصلی را بدون در نظر گرفتن جایگاه علمی آن مسئله انتخاب کند. (اسلام پور کریمی، حسن، خود آموز مقدمات پژوهش، ص ۱۲)

زیرا شاید در چنین مواقعی انسان به دلیل باورهای غلط از توان علمی و توان فهم یا محدوده معلومات خود دست به انتخاب مسائلی بزند که در توان او نبوده و در وسط انجام پژوهش متوجه شود که این مسئله از قدرت او خارج یا با میل باطنی او مطابق نیست و اگر بخواهد آن را تغییر بدهد زمان طولانی ای را از او صرف می‌کند و به خاطر شکست در پروژه فعلی احتمال کاهش علاقه به انجام پژوهش وجود دارد.

لذا برای همین است که باید غرض و هدف قبل از انتخاب مسئله مشخص شود؛ یعنی معلوم کند که برای چه می‌خواهد پژوهش کند. زیرا تعیین غرض مانند نقشه راه است؛ یعنی مشخص‌کننده مقصد است و این خود از مقدار



زمان صرف شده در انتخاب مسئله تحقیق می‌کاهد؛ بلکه دیگر معلوم است که محقق برای چه می‌خواهد پژوهش کند و از این جهت که این غرض، غرض اصلی فرد است محقق برای آن اهمیت قائل است و این خود یک پشتکار در تمام مراحل انجام پژوهش است. (شاه آبادی، محمدکاظم، اندیشه ورزی تأملی در تفکر نقادانه، ص ۶۲)

خب حالا که اهمیت این مسئله را شناختیم

باید راه تشخیص غرض را هم بیان کنیم. این کار

عملی سخت و مشقت‌بار نیست؛ بلکه همان‌طور که

بیان شد نیاز به شناخت صحیح از خود دارد؛ یعنی طرف خودش را گول نزند مثل اینکه که یک کاری را در اصل برای جاه‌طلبی و بزرگ‌نمایی خودش (منظور در جایی است که واقعاً این علم را ندارد) می‌خواهد انجام دهد؛ اما سعی می‌کند این را توجیه کند؛ مثلاً می‌گوید که شاید توانستم بنویسم و خوب درآمد و خیلی شایدهای دیگر که می‌توان ذکر کرد.

چاره این است که سعی کند با اساتیدی که می‌توانند در این مسئله به او کمک کنند، مشورت کند؛ زیرا این باعث می‌شود جواب توجیهات نفسش را بگیرد و واقعیت را درک کند البته این

# QUESTION

بدین معنا نیست که همیشه اغراض با مشورت تغییر کند یا که معلوم شود که معیوب است؛ بلکه گاهی هم است که انسان با مشورت متوجه می‌شود که غرضش از آنی که فکر می‌کرده برایش روشن‌تر شد و نه حتی اینکه در توانش نباشد؛ بلکه یکی از بهترین غرض‌هایی است که می‌تواند آن را انتخاب کند.

همان‌طور که بیان شد تعیین غرض یعنی تعیین هدف یعنی مقصد و آن چیزی که انسان برای آن پژوهش انجام می‌دهد تلاش می‌کند و به دنبال نتیجه است. برای واضح‌تر شدن بهتر این کلام می‌توان به اهدافی مانند «تحقیق در ادبیات عرب»، «تحقیق در امور سیاسی» اشاره کرد که اگر توجه شود این مثال‌ها نشأت گرفته از علاقه و غرض فرد است و دارای هیچ موضوعی (کلی و جزئی) نمی‌باشد و بلکه نشان‌دهنده یک راه است.

## تعیین موضوع کلی

مهم‌ترین مبحث در انتخاب مسئله حقیقی تعیین موضوع کلی است. منظور از تعیین هدف یعنی محقق قبل از جست‌وجوی مسئله، به مبحث هدف بیندیشد؛ یعنی قبل ورود به تعیین مسئله، موضوعی کلی را هدف قرار دهد تا مسائل را بر محوریت آن موضوع کلی بنا کند. البته باید بیان شود که این مرحله پس از تعیین غرض انجام می‌شود به عبارت دیگر موضوع کلی در قالب غرض انتخاب شده ریخته می‌شود تا با تجربه آن بتوان به مسئله حقیقی رسید در ادامه راه و روش تعیین هدف و انتخاب مسئله حقیقی روشن خواهد شد.

همان‌طور که در مباحث گذشته بیان شد اولین راه انتخاب مسئله حقیقی تفکر آزادانه است که توضیحش گذشت حال وقتی که انسان به این تفکر دست‌یافت و فکرش را آزاد ساخت و توانست با همان نکاتی که ذکر شد به تعیین هدف برسد. در ادامه نوبت به تعیین موضوع و محور برای تحقیق می‌رسد.

این باید مدنظر باشد که تعیین غرض، با تعیین موضوع کلی متفاوت است. زیرا محقق در مرحله قبل به یاد یک هدف نهایی، یک سیل انتخاب کند که خود به ملزوم رسیدن به آن بداند. ولی در این مرحله آن روش و طریق رسیدن به آن هدف بیان می‌شود؛ یعنی محقق با انتخاب موضوع کلی و رسیدن به مسئله حقیقی راه را برای رسیدن به هدف اصلی مشخص می‌کند.



تعیین موضوع یعنی یک موضوع کلی را برای طرح مسئله حقیقی در ذهن مطرح کند. زیرا این امر باعث نظم در طرح مسائل به وجود آمده در ذهن می‌شود؛ باعث جلوگیری از مشوش شدن ذهن می‌شود؛ چون وقتی انسان در همان مرحله اول به ذهن یک نقشه راه ندهد که

ذهن بر اساس آن مسئله یابی کند؛ ذهن به دنبال مجهولات ذهن رفته و از آنها مسئله استخراج می کند.

وقتی این اتفاق می افتد به دلیل زیاد بودن و مرتبط نبودن مسائل به یکدیگر ذهن در تجزیه مسائل به مشکل برمی خورد مثل اینکه به یک فردی که تابه حال مشهد نرفته یک نقشه بدهند و بگویند

برو به مشهد (فرض کنید مبدأ قم است) اما فقط در آن نقشه، مکان و موقعیت مشهد مشخص شده است و راهی برای رسیدن به هدف (مشهد) ترسیم نشده؛ یعنی فقط یک نقطه رسم شده و زیرش نوشته شده مشهد و دیگر هیچ چیزی در این نقشه نیست. این نقشه در کنار اینکه راه رسیدن به هدف را مشخص نمی کند. بلکه حتی نمی تواند موقعیت شخص را روی نقشه مشخص کند و هیچ کمکی نمی تواند بکند و باعث سردرگمی مسافر می شود؛ بلکه تحقیق (در مورد مسئله حقیقی) بدون موضوع کلی مانند همین است و چیزی جز سردرگمی برای محقق ندارد.

در واقع وقتی ذهن نتواند مسائل را تجزیه کند نمی تواند آنها را اولویت بندی کند پس در نتیجه در انتخاب مسئله دچار تردید می شود. وقتی ذهن با این مشکل روبه رو شود یا به سراغ مسائلی که دارای اولویت نیستند می رود و یا اگر هم بتواند درست انتخاب کند؛ در بازه طولانی مدت این امر شکل می گیرد که این مشکل در بسیاری از محققین سطوح اول و کارآموزان وجود دارد و باعث بی ارزش شدن تحقیق می شود.

پس از آنچه که گذشت مشخص شد که تعیین موضوع کلی چه تأثیر بزرگی در فرایند تحقیق دارد چه اهمیتی دارد؛ از این رو کارهایی که برای تعیین موضوع هدف لازم است را در ادامه ذکر خواهد شد.

در محله اول محقق باید به دنبال موضوع مورد علاقه اش بگردد؛ زیرا اگر مسئله انتخاب شده مورد علاقه محقق باشد باعث می شود تا در تمام فرایند تحقیق یک محرک داشته باشد {البته باید توجه شود که این نکته برای محققین تازه کار صورت می گیرد تا آشنایی لازم با فرایند مقاله انجام شود؛ ولی در مراحل بعد می توان با مطالعه و جست و جو در مسائل علمی و... به موضوعات کلی دست یافت.} (اسحاقی، سید حسین، اصول و مهارت های پایان نامه نویسی، ص ۴۰)

همان طور که بیان شد که محقق باید به موضوع علاقه داشته باشد البته این علاقه به دو حالت پدید می آید یا قبل از انتخاب موضوع محقق در ذهن خود به یک موضوع علاقه دارد و یا می تواند این علاقه بعد از انتخاب موضوع پدیدار شود در حالت اول مثلاً محقق به موضوع امامت علاقه دارد و در حالت دوم محقق با مطالعه و پرس و جو به این می رسد که در واقع می توان گفت در حالت دوم این علاقه تشکیل شده از کنجکاوی پدید آمده در مطالعه و پرس و جو است. (شریعتمداری، علی، نقد و خلاقیت در تفکر، ص ۸۶)

در مرحله بعد باید ببیند که آیا این موضوع پدید آمده یک مجهولی است که نیاز به تحقیق دارد یا نه. گاهی اوقات یک موضوع برای انسان پیش می آید که نیازی به تحقیق ندارد و این نوع موضوعات وقتی برای محقق مشکل ایجاد می کند که موضوعش را انتخاب کرده و به دنبال



جمع‌آوری اطلاعات است؛ ولی در هنگام جمع‌آوری اطلاعات متوجه می‌شود که این موضوع یک مجهولی بوده که برایش با اندکی مطالعه حل می‌شده.

پس وقتی که محقق یک موضوع موردعلاقه را انتخاب کرد. باید درمورد اینکه آیا این موضوع برایش نیاز به تحقیق دارد یا نه. همان‌طور که بیان شد، باید توجه داشت که ملاک در انتخاب مسئله حقیقی خود فرد است نه دیگران چون این تحقیق در واقع حل مجهولات ذهن محقق است. پس ملاک در این مرحله ذهن محقق است و فرقی ندارد که این موضوع از نظر دیگران نیاز به تحقیق دارد یا نه البته این امر مربوط به غرض است یعنی شاید غرض مربوط به یک سری از افراد و قشرهای جامعه بشود که در این صورت باید به این موضوع از دید مخاطب نگاه شود. خب وقتی که موضوع درست را انتخاب کردیم نوبت تجزیه موضوع است. (طرقی، مجید، درسنامه روش تحقیق، ص ۶۳-۶۶) تجزیه موضوع یعنی سؤالات مربوط به این موضوع را به دست می‌آوریم؛ مانند موضوع امامت که سؤالاتی مانند امامت چیست، امام کیست، چه نیازی به امام است و... را می‌توان از آن استخراج کرد. ولی همان‌طور که مشخص است این موضوعات کلی هستند و مناسب پژوهش‌های کوتاه مانند مقاله نیستند پس باید باز هم عمل تجزیه را بر این مسائل اعمال کرد تا وقتی که به سؤالات جزئی دست پیدا کنیم.

وقتی که این کار را انجام دادیم با تعداد زیادی از سؤالات جزئی که بسیاری از آنها قابلیت پژوهش دارند روبه‌رو می‌شویم که البته شاید خیلی از این سؤالات برای انسان از قبل جواب داده شده باشد. اما در انتخاب مسئله از مسائل موجود باید به مرحله بعد یعنی اولویت‌بندی رفت در این مرحله سؤالات بر طبق معیارهای محقق اولویت‌بندی می‌شود که البته می‌توان چند تا از معیارهای عمومی را بیان کرد که باید سؤالات بر اساس این معیارها سنجیده شود تا اولویت هر کدام مشخص شود. لازم به ذکر است که هر یک از کتب مربوط تعدادی از این معیارها را بیان کرده‌اند (طرقی، مجید، درسنامه روش تحقیق، ص ۶۷) ولی در این نوشتار چند تا از معیارهای مهم اولویت‌بندی ذکر خواهد شد.

اولین معیار که می‌توان گفت مهم‌ترین معیار است این است که محقق ببیند آیا تحقیق در مورد این مسئله در خور و حیطه توانایی و آگاهی‌اش است یا نه. معمولاً در بین مسائل هر موضوع مسائل مهمی هستند که به‌ظاهر از مسائل دیگر جایگاه بالاتری دارند؛ ولی بسیاری از این مسائل در حد دانش محقق نیستند. البته باید توجه داشت که شاید اصلاً بعضی از این مسائل برای محقق {مبتدی} مسئله حقیقی نباشد. مثلاً برای یک مبتدی در امر پژوهش مسائل مهمی مانند مسائل موضوع اقتصاد یا سیاست یک تحقیق طاقت‌فرسا است؛ بلکه او باید در حد توانایی و دانش خود موضوع انتخاب کند.

معیار دوم این است که آیا مسئله ارزش تحقیق دارد در این معیار محقق می‌تواند از نظرات دیگران استفاده کند چون شاید به دلیل علاقه فردی او به این مسئله، این پرسش در نظر او ارزش زیادی داشته باشد؛ اما وقتی مشورت می‌کند و با عینک بی‌طرفی نگاه می‌کند درمی‌یابد که مسئله انتخابی ارزشی برای تحقیق ندارد و خیلی مسائل مربوط به موضوع انتخابی هستند که ارزش تحقیق بیشتری دارند.

معیار سوم اینکه آیا برای حل مسئله امکانات لازم را دارد یا نه. (سمیعی، احمد، آیین نگارش،

ص ۱۳) مثلاً برای محقق که می‌داند منابع مربوط به مسئله اقتصاد را ندارد، انتخاب یک مسئله اقتصادی کار اشتباهی است و بلکه می‌توان گفت کار بیهوده‌ای است؛ چون چیزی برای نوشتن ندارد و بلکه با انتخاب این مسائل، وقت خودش را ضایع می‌کند.

البته این را هم باید گفت که در این مقاله فقط سه معیار اصلی ذکر شد؛ ولی در کتب مختلف برای اولویت‌بندی ذکر شده (طرقی، مجید، درسنامه روش تحقیق، ص ۶۷) که برای اولویت‌بندی دقیق‌تر بهتر است که به این کتب مراجعه کرد.

### نتیجه

رسیدن به مسئله حقیقی نیاز به تفکر باز دارد و انسان باید ذهن خود را از هرگونه طرز تفکری و مانعی پاک کند. در مرحله بعد به سراغ تعیین غرض یعنی همان قالب پژوهش برود در ادامه هم یک موضوع کلی انتخاب کرده و آن را به مسائل مربوط تجزیه کند تا با آن مسائل را با معیارهایی که ذکر شد بسنجد و اولویت‌بندی کند و به مسئله حقیقی خود دست پیدا کند.

### منابع

۱. اسحاقی، سید حسین، اصول و مهارت‌های پایان‌نامه‌نویسی، هاجر، چاپ ۱، سال ۱۳۹۶
۲. طرقی، مجید، درسنامه روش تحقیق، هاجر، چاپ ۱۱، سال ۱۳۹۳
۳. اسلام پورکریمی، حسن، خودآموز مقدمات پژوهش، مؤسسه آموزشی امام خمینی (ره)، چاپ ۱، سال ۱۳۹۲
۴. شاه‌آبادی، محمدکاظم، تأملی درباره تفکر نقادانه، مؤسسه بوستان کتاب، چاپ ۱، سال ۱۴۰۰
۵. شریعتمداری، علی، نقد و خلاقیت در تفکر، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ ۳، سال ۱۳۹۴
۶. سمیعی گیلانی، احمد، آیین نگارش، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ ۱۴، سال ۱۳۹۵





# جایگاه خانواده و جایگاه زن در غرب و مقایسه‌ی آن با اسلام همراه با بررسی تفسیری مفهوم آیه‌ی ۳۴

سوره نساء • حسین ذوالفقارعلی | طلبه پایه ششم مدرسه علمیه امراللهی

آزاد

شماره ۷ بهار و تابستان ۱۴۰۳

## چکیده

در رابطه با خانواده دو نوع تفکر وجود دارد؛ یک تفکر اسلامی وجود دارد که طبق این تفکر، زن کانون اصلی خانواده را تشکیل میدهد چرا که مرد عمده‌ی وقتش را صرف کار و تامین مالی خانواده می‌کند؛ اما زن است که ارتباط بسیار بیشتری با فرزندان دارد و با تعلیم معارف الهی باعث پرورش نیرو برای جامعه‌ی اسلامی میشود. اما در مقابل این تفکر، تفکر غرب وجود دارد که ارزش و جایگاهی را برای خانواده و تشکیل زندگی مشترک قائل نیست در صورتی که خانواده منبع تزریق عاطفه و امید به جامعه است. غرب قائل است که چون زن هزینه‌های کاری کمتری دارد و به درآمد کم قانع است و از طرفی بخاطر جذابیت‌هایی که در گفتار و اندامش وجود دارد باید وارد جامعه شود و از او بعنوان ابزاری برای تبلیغ و هوسرانی استفاده شود؛ در صورتی که اسلام دقیقاً خلاف این مطلب را معتقد است و می‌فرماید که زن در ارتباطاتش میان جامعه و نامحرمان، حجاب و پوشش مناسب را رعایت نماید تا معیارها و ملاک‌ها در برخورد با زنان عقلشان و دانایی‌شان باشد، طرز تفکرشان باشد نه جذابیتشان.

## کلیدواژه

خانواده، زن، غرب، اسلام، قوامون، سلطه

## مقدمه

این مقاله به یکی از بزرگترین مشکلات زندگی بشری در حیطه روانشناسی و تفسیر نگاشته شده است، سوال اصلی نگارنده از معنای قومیت مردان بر زنان در اسلام شکل گرفته است که علاوه بر آن به مسائلی همچون سبک زندگی در غرب و تفاوت‌های آن با زندگی اسلامی پرداخته شده است.

سعی شده است تا مخاطب با مطالعه این مقاله به نوع نگاه به زنان در غرب و تفاوت آن با نگاه به بانوان در اسلام پی ببرد تا بسیاری از شبهات بوجود آمده در جامعه را پاسخ گو باشد. قبل از این نیز کسانی به موضوعاتی مربوط با موضوع این مقاله پرداخته اند لکن در این مقاله سعی شده است تا با استفاده از مسلمات و داده‌های تفسیری؛ ارتباط عمیق‌تری با مفاهیم دینی درک شود.

در این مقاله کوشیده شده است تا ابتدا نا به جایگاه خانواده در غرب همچنین به جایگاه زن در خانواده‌های غربی پرداخته شود و سپس نقد‌هایی که به این سبک زندگی وارد است بیان گردد و در مرحله بعد سبک زندگی اسلامی و این که اسلام چه دیدگاهی به زن دارد بیان گردد و در آخر

# آیه ۳۴ سوره نساء

برای جواب دادن به بسیاری از شبهات آیه‌ی الرجال قوامون علی النساء تفسیر گردیده و به دنباله‌ی آن نکات نابی از دل آن بیرون کشیده شده است؛ امید می‌رود تا برای دانش پژوهان مفید واقع گردد. (بیانات مقام معظم رهبری در میان جمعی از بانوان، تاریخ ۱۳۷۶/۰۷/۳۰)

## جایگاه خانواده در غرب

از بزرگترین بلاهایی که گریبان کشورهای غربی را به شدت گرفته و آنها را به وضعیت نامطلوب شدیدی دچار کرده، مسأله‌ی خانواده است.

اندیشمندان اجتماعی غرب بر این باورند که «تاریخ بشر دو انقلاب را پشت سر گذاشته است؛ انقلاب کشاورزی (موج اول) انقلاب صنعتی (موج دوم) و اکنون در آستانه‌ی سومین آن، یعنی الکترونیک (موج سوم) قرار گرفته است. همانگونه که انقلاب صنعتی باعث ویرانی ساختارهای نظام کشاورزی شد، این انقلاب نیز ساختارهای نظام صنعتی را متلاشی خواهد کرد و بحران جهان کنونی «از جمله بحران خانواده» ناشی از این انتقال پرتنش است.»

در دوره‌ی کشاورزی، خانواده در بیشتر کشورهای جهان، گسترده بود و از پدر، مادر، شمار فراوانی فرزند و خویشاوند از جمله پدر بزرگها، مادر بزرگها، عموها، داییها، عمه‌ها، خاله‌ها و بچه‌های آنان تشکیل میشد. اینگونه خانواده بی تحرک بود و انتقال آن به دوره‌ی صنعتی دشوار بود. از اینرو، در دوره‌ی صنعتی، خانواده شکل «هسته‌ای» به خود گرفت که افراد آن از پدر، مادر و شماری فرزند تشکیل میشد. در جهان پیشرفته‌ی صنعتی که اینک به دوره‌ی «فراصنعتی» پا نهاده است، خانواده‌ی هسته‌ای نمیتواند با دگرگونی‌های جامعه همگام و همراه باشد. (کانون مهر ص ۵۳)

«اگر ما خانواده‌ی هسته‌ای را متشکل از یک شوهر شاغل و یک زن خانه دار و دو کودک بدانیم و بپرسیم چند نفر از آمریکاییها واقعا هنوز در اینگونه خانواده‌ها زندگی میکنند، پاسخ حیرت‌آور است.

۷٪ از کل جمعیت ایالات متحده آمریکا از این الگو پیروی میکنند و ۹۳٪ در چهارچوب این مدل نمی‌گنجند.» کار به جایی رسیده است که همواره شنیده میشود که در آینده، خانواده از هم می‌پاشد و خانواده مهم‌ترین مسأله‌ی روز است.»

واقعیت این است که امروزه پایه‌های خانواده در غرب که بر اساس منافع مادی تمدن غرب بنا گردیده، بیش از هر زمان دیگر متزلزل شده است. ارزش‌های والای انسانی در خانواده‌های غربی زیر پا نهاده شده است و از کرامت‌های اخلاقی خبری نیست. همچنین ثبات و آرامشی که زاییده‌ی روابط حسنه است، از خانواده‌ها رخت بر بسته است. «امروز بار دیگر انسانها احساس میکنند که شخصیت شان مانند پوسته‌ی تخم مرغی که بر دیوار کوبیده شده، خرد گشته است، ولی برخلاف گذشته، گناه کنونی ناشی از گسیختگی خانواده است نه عامل اقتصادی».

«فردنیاندلاندبرگ»، نویسنده ی «دنیای تحول» میگوید: «خانواده به نقطه ای رسیده که در شرف امحای کامل است». «ویلیام لف و»؛ روانکاو نیز اظهار میدارد: «خانواده غیر از یکی دوسال اول که برای پرورش کودک لازم است، وجودی است مُرده. (کانون مهر ص ۵۴) تنها کار کرد خانواده همین است و بس.» صفا و صمیمیتی که میان اعضای خانواده‌ها در جامعه‌های سنتی دیده میشود، در غرب به رؤیا تبدیل شده است.

دگرگونی‌های پدیدآمده در خانواده‌های غربی با خوشبختی همراه نبوده است. «زندگی با این رویه همواره تصویری از هماهنگی و خوشبختی نیست. رویه‌ی تاریک خانواده را در الگوهای تجاوزجنسی و خشونت خانوادگی که بیشتر در درون خانواده رخ میدهند، میتوان یافت.» با اینحال، درباره‌ی آینده‌ی خانواده، در غرب دو نظر وجود دارد. نظر بدبینانه میگوید که خانواده به سوی فراموشی میرود، ولی نمیگویند که چه چیزی جای آنرا میگیرد. نظر خوش بینانه نیز چنین استدلال میکند که «چون خانواده در این مدت وجود داشته است، همچنان به حیات خود ادامه خواهد داد. این نظرحتی تا آنجا پیشرفته است که میگوید عصر طلایی خانواده در آینده پدیدار میشود.»

### جایگاه خانواده در اسلام

این درحالی است که خانواده در اسلام از جایگاه مستحکمی برخوردار است. بنا بر فرمایش پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله : هیچ بنایی در اسلام محبوب تر از بنای خانواده نیست». در سایه‌ی خانواده است که انسانها

میتوانند به تکامل برسند و در کنار یکدیگر احساس خوشبختی کنند. انسانها با پیوند قلبی و اعتماد و اطمینان دوجانبه به یکدیگر میتوانند درکنار هم به آرامشی دلپذیر دست یابند. (کانون مهر ص ۵۵)

### جایگاه زن در غرب

غریبه‌ها در زمینه‌ی شناخت طبیعت زن و چگونگی برخورد با جنس زن، دچار افراط و تفریط بوده‌اند. اساساً نگرش غربی نسبت به زن، یک نگرش مبنی بر عدم برابری و عدم تعادل است. شما به شعارهایی که در غرب داده می‌شود، نگاه نکنید؛ این شعارها پوچ است و حاکی از واقعیت نیست. فرهنگ غربی را از این شعارها نمی‌شود فهمید. فرهنگ غربی را باید در ادبیات غربی جستجو کرد. کسانی که با ادبیات اروپایی، با شعر اروپایی، با رمان و داستان و نمایشنامه‌های اروپایی آشنا هستند، می‌دانند که در چشم فرهنگ اروپایی، از دوران قرون وسطی و بعد از آن تا اواسط قرن فعلی، زن موجود درجه‌ی دوم بوده است! هر چه بر خلاف این ادعا کنند، خلاف می‌گویند. شما به نمایشنامه‌های معروف شکسپیر انگلیسی نگاه کنید، ببینید با چه نفسی و با چه زبانی و با چه دیدی در این نمایشنامه‌ها و سایر ادبیات غربی به زن نگاه می‌شود! مرد در ادبیات غربی، سرور و ارباب زن و اختیاردار اوست، که بعضی از نمونه‌های این فرهنگ و آثار آن، امروز هم باقی است.

امروز هم وقتی زنی با مردی ازدواج می‌کند و به خانه‌ی شوهر می‌رود، حتی نام خانوادگی او عوض می‌شود و نام خانوادگی مرد را بر خود می‌گذارد. زن تا وقتی نام خانوادگی خود را دارد که شوهر نکرده است؛ وقتی شوهر کرد، نام خانوادگی زن به نام خانوادگی مرد تبدیل می‌شود. این رسم غریبه‌هاست؛ در کشور ما این طور نبوده، هنوز هم نیست. زن هویت خانوادگی خودش را با خودش حفظ می‌کند؛ ولو بعد از ازدواج. آن، نشانه‌ی همان فرهنگ قدیمی غربی است که مرد

سرور زن است.

در فرهنگ اروپایی، وقتی زن با همه‌ی موجودی و املاک خود ازدواج می‌کرد و به خانه شوهر می‌رفت، نه فقط جسم او در اختیار شوهر قرار می‌گرفت، بلکه تمام اموال و املاک و داراییهای او هم که از پدر و خانواده‌اش به او رسیده بود، متعلق به شوهر می‌شد! این حقیقتی است که غریبه‌ها نمی‌توانند آن را انکار کنند. این در فرهنگ غربی بود. در فرهنگ غربی، زن وقتی به خانه‌ی شوهر می‌رفت، شوهر در واقع اختیار جان او را هم داشت! لذا شما در داستانهای غربی و در اشعار اروپایی بسیار می‌بینید که شوهر به خاطر یک اختلاف اخلاقی، همسر خود را می‌کشد و کسی هم او را ملامت نمی‌کند! دختر در خانه‌ی پدر هم حق هیچگونه گزینشی را نداشت.



البته در همان زمان هم در میان غریبه‌ها معاشرتهای زن و مرد تا حدودی آزاد بود، ولی اختیار ازدواج و اختیار انتخاب شوهر، یکسره به دست پدر بود. در همان نمایشنامه‌هایی که اشاره کردم، آنچه که شما می‌بینید، همین است؛ دختری است که مجبور به ازدواج شده است؛ زنی است که از طرف شوهر خود به قتل رسیده است؛ خانواده‌ای است که زن در آن در نهایت فشار است. آنچه که هست، از همین قبیل است. این، ادبیات غربی است. تا اواسط قرن فعلی، همین فرهنگ ادامه داشته؛ اگرچه از اواخر قرن نوزدهم میلادی، حرکت‌هایی به‌نام آزادی زنان شروع شده است.

بانوان گرامی؛ بخصوص زنان جوان که می‌خواهند در این زمینه‌ها فکر بیندیشند، درست توجه کنند. نکته‌ی مهم این است که حتی وقتی در اروپا برای زن حق مالکیت معین شد - طبق بررسی موشکافانه‌ی جامعه‌شناسان خود اروپا - به خاطر این بود که کارخانه‌ها که تازه بساط فناوری مدرن و صنعت در غرب را گسترده بودند، احتیاج به کارگر داشتند؛ اما کارگر کم بود و احتیاج به کارگر زیاد احساس می‌شد. لذا برای این‌که زنان را به کارخانجات بکشانند و از نیروی کارشان استفاده کنند - که البته مزد کمتری هم همیشه به زنان می‌دادند - اعلان شد که زن دارای حق مالکیت است! در اوایل قرن بیستم بود که اروپاییان حق مالکیت را به زن دادند. این، آن نگرش افراطی و غلط و ظالمانه نسبت به زن در غرب و در اروپاست.

یک افراط این‌چنین، در مقابل تفریط هم دارد. وقتی نهضتی به نفع زنان در چنان فضایی به وجود می‌آید، طبعاً دچار تفریط‌هایی از طرف مقابل می‌شود. لذا شما می‌بینید در طول چند ده سال، آن چنان فساد و بی‌بند و باری در غرب به وسیله‌ی آزادی زنان به راه افتاد و رواج پیدا کرد که خود متفکران غربی را دچار وحشت کرد! امروز دلسوزان و مصلحان، انسانهای خردمند و باانگیزه در کشورهای غربی، از آنچه پیش آمده است، متوحش و ناراحتند و البته نمی‌توانند هم جلو آن را بگیرند. به عنوان این‌که می‌خواهند به زن خدمت کنند، بزرگترین ضربه را به زندگی او وارد آوردند. چرا؟ به خاطر این‌که با بی‌بندوباری، با اشاعه‌ی فساد و فحشا و با آزادی بی‌قید و شرط معاشرت زن و مرد، بنیان خانواده متلاشی شد. مردی که می‌تواند آزادانه در جامعه اطفای شهوت کند و زنی که می‌تواند بدون هیچ ایراد و اشکالی در جامعه با مردان گوناگون تماس داشته باشد، هرگز در خانواده، همسران خوب و شایسته‌ای نخواهند بود. لذا بساط خانواده متلاشی شد. (بیانات مقام معظم رهبری درمیان جمعی از بانوان، تاریخ ۱۳۷۶/۰۷/۳)

ارزش زن در غرب به عنوان یکی از ارکان اساسی تشکیل خانواده بسیار کاهش یافته است. «پیش از انقلاب صنعتی که ملل غرب مراحل ساده‌ی زندگی را طی می‌کردند، محیط خانواده‌ی آنها لطف و صفای ویژه‌ای داشت. مردان برای تأمین معیشت به کارهای خارج می‌پرداختند و زنان تربیت و پرورش کودکان خویش را بر هرچیز ترجیح می‌دادند. به طور کلی، فعالیت‌های آنان از محیط خانواده تجاوز نمی‌کرد.» با اینحال، برای پانهادن به مرحله‌ی صنعتی، جامعه به افراد فراوانی نیاز داشت تا مراکز صنعتی، اداره‌های دولتی، تجارت‌خانه‌ها و دیگر سازمانها را اداره کند. ویلدورانت در اینباره می‌گوید: «زنان کارگران ارزانتری بودند و کارفرمایان، آنان را بر مردان

سرکش و سنگین قیمت ترجیح میدادند. یک قرن پیش در انگلستان، کار پیدا کردن بر مردان دشوارگشت، اما اعلانها از آنها میخواست که زنان و کودکان خود را به کارخانه‌ها بفرستند. کارفرمایان باید در اندیشه‌ی سود و سهام خود باشند و نباید خاطر خود را با اخلاق و رسوم حکومت‌ها آشفته سازند. کسانی که ناآگاهانه برای «خانه برانداز»ی توطئه کردند، کارخانه داران وطن دوست قرن نوزدهم انگلستان بودند.» آنان برای دست یابی فوری به نتیجه‌ی کارهای خود به تبلیغ دو مسأله پرداختند، نخست بی حجابی و دیگری، طلاق. «از یکسو، زنا به مثابه‌ی ابزاری برای استثمار و به فساد کشاندن جامعه و مصرف آن همه وسایل آرایشی و تزئینی به کار گرفتند. او را هم چون جواهرات بدلی، بدون پوشش در خیابانها به گردش درآوردند و آنچنان دختر و پسر را مختلط کردند که عطش ازدواج و عشق و مودت عمیق را از بین بردند... به گونه‌ای که دیگر عشق به تشکیل خانواده از نهادشان رخت بر بسته است... ازسوی دیگر، با تدوین حمایت خانواده و دفاع از حقوق زن، اختیار طلاق را به حدّ زیادی از مرد سلب کردند و در اختیار زنان قرار دادند. دادگاه‌ها را نیز در اجبار شوهر به طلاق مجاز دانستند.»

اینان با اینکار در ظاهر، مقام و جایگاه زنان را هم پای مردان ساختند، ولی در اصل، او را از جایگاه حقیقی اش و رسالت و وظیفه‌ی اصلی اش که «نقش مادری» است، دور ساختند. (کانون مهر ص ۵۷)

غریبها در زمینه‌ی شناخت طبیعت زن و چگونگی برخورد با جنس زن، دچار افراط و تفریط بوده‌اند. (بیانات مقام معظم رهبری در میان جمعی از بانوان، تاریخ ۱۳۷۶/۰۷/۳۰) امروزه زن در غرب به جای اینکه الگویی برای فرزندان خود باشد و با حضور در خانواده به این کانون، گرمی و آرامش ببخشد، به «مانکن» تبلیغاتی سرمایه داران غربی تبدیل شده است و هرروز، نیاز جدیدی را به وسیله «مد» برای بشر تبلیغ میکند.

از آنجاکه سازمان بدن زن برای کار بیرون از خانه (کارهای سخت) ساخته نشده است، زنان در غرب از بیماریهای روحی و جسمی فراوانی رنج میبرند و از نظر عاطفی مشکلاتی را برای فرزندان شان به وجود آورده اند که به هیچ صورت جبران پذیر نیست. الکسیس کارل در اینباره میگوید: «اشتباه بزرگ اجتماع امروزی در این است که از سنین کوچکی، کودکان و دبستان را جایگزین کانون خانواده و دامن مادر کرده است. این امر را باید معلول خیانت زنان دانست. مادرانی که کودکان خود را به کودکانستان می سپارند... سبب خاموشی اجاق‌های خانوادگی میشوند که کودکان در آنها بسی چیزها فرا میگیرند...»

«کسانی که امروز باشور و هیجان از آزادی زن در غرب بحث میکنند - با در نظر گرفتن شرایط محیط آن زمان - از نهضت اسلام در موضوع زن که یک جهش انقلابی بود، بیخبرند. هرکس واقعیت و روح و تاریخ این دین را به موازات همدیگر بررسی کند، کاملاً درک میکند که تمدن غرب بر جهش انقلابی اسلام در خصوص طبقه‌ی زن چیزی اضافه نکرده است، مگر آزادی برای فساد اخلاق و بی بندوباری... (اسلام) با صراحت اعلام میکند که زن و مرد هیچگونه امتیازی بر

یکدیگر ندارند. تنها ملاك فضيلت و امتياز مرد و زن کارهاي نيك و پسندیده است.»

### جایگاه زن در اسلام

امیرالمومنین (علیه السلام) فرمود: ... وَ اِنَّهِنَّ اَمَانَةٌ فَلَا تُضَارُّوهُنَّ وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ. | زنان در دست شما امانت هستند، بر آنان سخت نگیرید، و بلا تکلیفشان مگذارید. (مستدرک الوسائل، صفحه ۲۵۱)

حولا از رسول حق پرسید: زن را بر مرد چه حقی است؟ فرمود: برادرم جبرئیل آنقدر سفارش زن را کرد، که تصور کردم مرد حق ندارد اف به او بگوید.

گفت: محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) درباره زنان از خدا بترسید، اینان رنج و سختی زندگی را تحمل می کنند، به مقتضای دستور حق و نص قرآن و سنت و شریعت محمدی بر شما حلال شده اند، در برابر این که تن در اختیار لذت های شما می نهند و فرزندان را در اندرون خود حمل می کنند، تا آنجا که به وقت زائیدن دچار دردهای خطرناک می شوند، حقوق واجبی بر عهده شما دارند، با آنان مهربان باشید، آنان را دلخوش دارید، تا با شما بسازند، از آنان اظهار کراهت و ملال نکنید در آنچه به عنوان مهر به آنان داده اید طمع نورزید، و چیزی از آن را به زور استرداد ننمائید. (نظام خانواده در اسلام، احترام به زن، صفحه ۳۱۳)

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ اُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»

هرکس - از مرد یا زن - کار شایسته کند و مؤمن باشد، قطعاً او را با زندگی پاکیزه ای، حیات [حقیقی] بخشیم، و مسلماً به آنان بهتر از آنچه انجام میدادند پاداش



خواهیم داد. (نحل ۹۷)

افزون بر آن، اسلام در قانون گذاری خود همیشه نیازمندی های طبیعی و فطرت بشر را منظور داشته است به همین سبب، زن و مرد را در مواردی که تساوی اند و منطبق با طبیعت و فطرت باشد، مساوی قرار داده است. همچنین درجاییکه تساوی میان آنها برطبق طبیعت و فطرت نباشد، میان آندو تفاوت و فرق قائل شده است.

تاچندی پیش، قوانین کشورهای متمدن اروپا، زن را از همه ی حقوق مربوط به مالکیت و تصرف در املاک محروم می داشت... اما اسلام، استقلال اقتصادی زن و حق مالکیت و انواع تصرفات مالکانه ی او را در چهارده قرن پیش بدون نظارت و قیومیت مرد تثبیت کرده است. همچنین به زن حق داده است بدون کسب اجازه از شوهر یا شخص دیگر در اموالی که به دست می آورد هر نوع تصرفی به عمل آورد و درحقیقت، این یکی از مفاخر اسلام است.» (کانون مهر ص ۵۸)

«لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ...» | برای مردان از آن چیزهایی که به دست آورده اند، بهره ای است و برای زنان نیز از آن چیزهایی که به دست آورده اند، بهره

ای. (نساء ۳۲)

همچنین اسلام در مسأله‌ی ازدواج که مهم ترین و حساس ترین مسایل زندگی است، برای استقلال و آزادی زن ارزش قائل شده است. امروزه وضع بسیاری از زنان در شرق رضایت بخش نیست، ولی این نقص ناشی از نقص قانون اسلامی نیست، بلکه اشکال کار مربوط به شرایط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی همچنین نظام غیر اسلامی حاکم بر جامعه‌ی مسلمین است. mپس سرچشمه‌ی این نواقص را باید در جاهای دیگر جست جو کرد نه در اسلام پیامبرگرمی اسلام زمانی که حضرت زهراسلام الله علیها را به ازدواج امیرالمومنین علیه السلام درآوردند، حضرت کارهای بیرون خانه را به امیرالمومنین علیه السلام واگذار کردند و کارهای داخل خانه را به حضرت زهرا سلام الله علیها واگذار کردند که کارهای داخل خانه فقط شستن و پخت و پز نیست بلکه امر مهمی مثل تربیت فرزندان را به دنبال دارد. (کانون مهر ص ۵۹)

اما این مفاهیم ارزشمند توسط بسیاری از مردم درک نشده است و اشکالاتی را بردین مبین اسلام وارد کرده اند لذا لازم است که آیه‌ی ۳۴ سوره‌ی نساء تفسیر گردد.

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَ اللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ أَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا (نساء ۳۴)

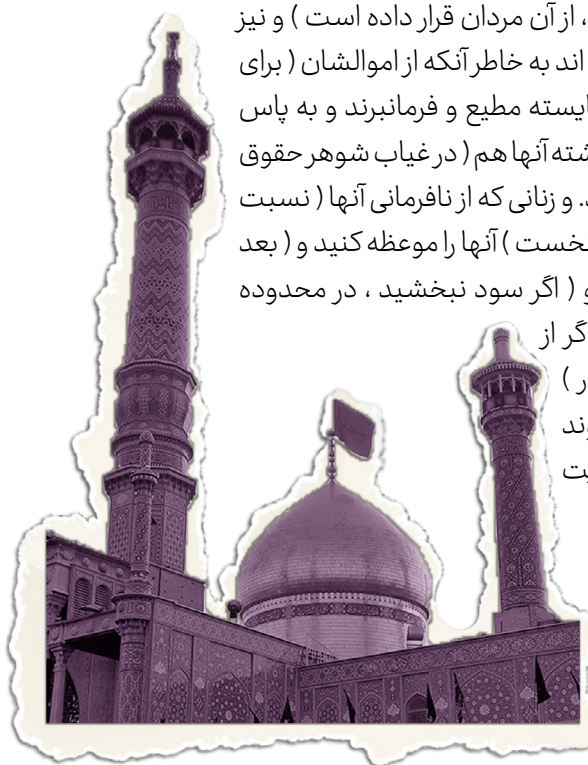
مردان سرپرست زنانند به سبب آنکه خداوند برخی را بر برخی دیگر (مردان را بر زنان در نیروی فکری و روانی و جسمی) برتری بخشیده (و از این رو ولایت امر جامعه را در رتبه نبوت و امامت

و ولایت انتصابی از جانب معصوم، از آن مردان قرار داده است) و نیز مردان سرپرست همسران خویش اند به خاطر آنکه از اموالشان (برای زنان) خرج می کنند. پس زنان شایسته مطیع و فرمانبرند و به پاس آنکه خداوند (حقوق آنها را) نگه داشته آنها هم (در غیاب شوهر حقوق و اسرار و اموال او را) نگه دارنده اند. و زنانی که از نافرمانی آنها (نسبت به مسائل معاشرت) می ترسید (نخست) آنها را موعظه کنید و (بعد در خوابگاه از آنها دوری نمایید و) اگر سود نبخشید، در محدوده

دستور شرع (آنها را بزنید، پس اگر از شما اطاعت نمودند، دیگر بر (آزار) آنها راهی نجوید، که همانا خداوند بلند مرتبه و بزرگ است. (ترجمه آیت الله مشکینی)

نکات:

«قَوَّام» به کسی گفته می شود که تدبیر و اصلاح دیگری را بر عهده دارد. «نشوز» از «نشز» به معنای زمین بلند است و به سرکشی



و بلندپروازی نیز گفته می‌شود.

شرط سرپرستی و مدیریت، لیاقت تأمین و اداره زندگی است و به این جهت، مردان نه تنها در امور خانواده، بلکه در امور اجتماعی، قضاوت و جنگ نیز بر زنان مقدمند، بِمَا فَضَلَ اللَّهُ ... وَ بِمَا أَنْفَقُوا و به این خاطر نفرمود: «قَوَّامُونَ عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ»، زیرا که مسئله‌ی زوجیت مخصوص زناشویی است و خدا این برتری را مخصوص خانه قرار نداده است.

گرچه برخی زنان، در توان بدنی یا درآمد مالی برترند، ولی در قانون و برنامه، باید عموم را مراعات کرد، نه افراد نادر را.

برای جمله «حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ» معانی گوناگونی است یکی از آن معانی این است که زنان، آنچه را خدا خواهان حفظ آن است، حفظ نمایند؛ دیگری یعنی زنان، حقوق شوهران را حفظ کنند، همان‌گونه که خدا حقوق زنان را در سایه تکالیفی که بر مرد نهاده، حفظ کرده است؛ و سومین معنا یعنی زنان حافظ هستند، ولی این توفیق را از حفظ الهی دارند.

وقتی راههای مسالمت آمیز سود نبخشید، یا باید دست از انجام وظیفه کشید، یا باید در صورت تأثیر نداشتن موعظه و قهر، خشونت به خرج داد. به گفته‌ی روانشناسان، بعضی افراد، حالت مازوشیسم (آزاد طلبی) پیدا می‌کنند که تنبیه مختصر بدنی، برایشان همچون مرهم است. در تنبیهات بدنی هم، اسلام سفارش کرده که نباید به مرحله‌ی کبودی جسم

یا زخمی شدن بدن برسد. به علاوه، مرد متخلف هم گاهی توسط قاضی تنبیه بدنی می‌شود. (تفسیر نور، ج ۲، ص: ۶۱) رسول

خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کتک زدن شما نباید به نحوی باشد که

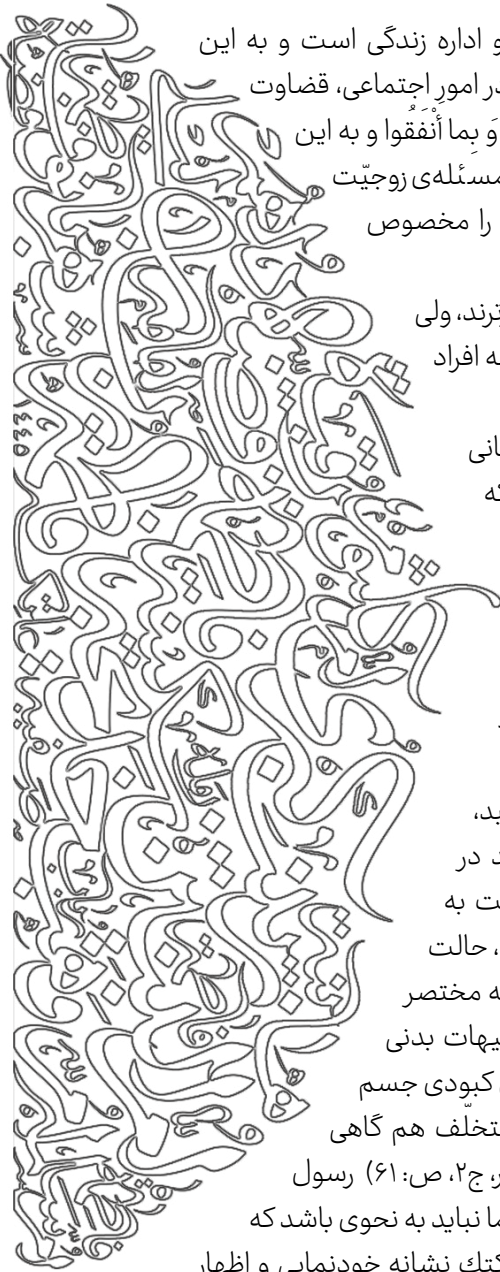
اثر آن در جسم زن نمودی داشته باشد، یا کتک نشانه خودنمایی و اظهار

قدرت مرد باشد که زهره چشمی بگیرد. (تفسیر نور، ج ۲، ص: ۶۱) «ضرباً غیر مبرّج»

### سرپرستی در نظام خانواده

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ: «مردان سرپرست و خدمتگذار زنان هستند»- برای توضیح این

جمله باید توجه داشت که خانواده يك واحد كوچك اجتماعي است و همانند يك اجتماع بزرگ



باید رهبر و سرپرست واحدی داشته باشد، زیرا رهبری و سرپرستی دستجمعی که زن و مرد مشترکاً آن را به عهده بگیرند مفهومی ندارد در نتیجه مرد یا زن یکی باید» رئیس» خانواده و دیگری» معاون» و تحت نظارت او باشد، قرآن در اینجا تصریح می‌کند که مقام سرپرستی باید به مرد داده شود (اشتباه نشود منظور از این تعبیر استبداد و اجحاف و تعدی نیست بلکه منظور رهبری واحد منظم با توجه به مسئولیتها و مشورت‌های لازم است). (تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۳۷۱)

این مسئله در دنیای امروز بیش از هر زمان روشن است که اگر هیئتی (حتی يك هیئت دو نفری) مأمور انجام کاری شود حتماً باید یکی از آن دو، «رئیس» و دیگری» معاون یا عضو» باشد و گر نه هرج و مرج در کار آنها پیدا می‌شود. سرپرستی مرد در خانواده نیز از همین قبیل است. و این موقعیت به خاطر وجود خصوصياتی در مرد است مانند ترجیح قدرت تفکر او بر نیروی عاطفه و احساسات (به عکس زن که از نیروی سرشار عواطف بیشتری بهره‌مند است) و دیگری داشتن بنیه و نیروی جسمی بیشتر که با اولی بتواند بیندیشد و نقشه طرح کند و با دومی بتواند از حریم خانواده خود دفاع نماید. بعلاوه تعهد او در برابر زن و فرزندان نسبت به پرداختن هزینه‌های زندگی، و پرداخت مهر و تامین زندگی آبرومندانه همسر و فرزند، این حق را به او می‌دهد که وظیفه سرپرستی به عهده او باشد. البته ممکن است زانی در جهات فوق بر شوهران خود امتیاز داشته باشند ولی کرارا گفته‌ایم که قوانین به تك تك افراد و نفرات نظر ندارد بلکه نوع و کلی را در نظر می‌گیرند، و شکی نیست که از نظر کلی، مردان نسبت به زنان برای این کار آمادگی بیشتری دارند، اگر چه زنان نیز وظائفی می‌توانند به عهده بگیرند که اهمیت آن مورد تردید نیست. (فسیر نمونه، ج ۳، ص: ۳۷۱)

جمله بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ نیز اشاره به همین حقیقت است زیرا در قسمت اول می‌فرماید: «این سرپرستی به خاطر تفاوت‌هایی است که خداوند از نظر آفرینش، روی مصلحت نوع بشر میان آنها قرار داده» در قسمت آخر می‌فرماید: «و نیز این سرپرستی به خاطر تعهداتی است که مردان در مورد انفاق کردن و پرداخت‌های مالی در برابر زنان و خانواده به عهده دارند».

ولی ناگفته پیدا است که سپردن این وظیفه به مردان نه دلیل بالاتر بودن شخصیت انسانی آنها است و نه سبب امتیاز آنها در جهان دیگر، زیرا آن امتیاز صرفاً بستگی به تقوی و پرهیزگاری دارد، همانطور که شخصیت انسانی يك معاون از يك رئیس ممکن است در جنبه‌های مختلفی بیشتر باشد اما رئیس برای سرپرستی کاری که به او محول شده از معاون خود شایسته‌تر است.

فالصالحات قانتات حافظات للغيب در اینجا اضافه می‌فرماید که زنان در برابر وظائفی که در خانواده به عهده دارند دو دسته‌اند:  
زنان متعهد

دسته اول: «صالحان و درستکاران، و آنها کسانی هستند که خاضع و متعهد در برابر نظام خانواده می‌باشند و نه تنها در حضور شوهر بلکه در غیاب او،» حفظ الغیب» می‌کنند، یعنی مرتکب خیانت چه از نظر مال و چه از نظر ناموس و چه از نظر حفظ شخصیت شوهر و اسرار

خانواده در غیاب او نمی‌شوند، و در برابر حقوقی که خداوند برای آنها قائل شده و با جمله «بِمَا حَفَظَ اللَّهُ» به آن اشاره گردیده وظائف و مسئولیتهای خود را بخوبی انجام می‌دهند. بدیهی است مردان موظفند در برابر این گونه زنان نهایت احترام و حق-شناسی را انجام دهند. (تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۳۷۳)

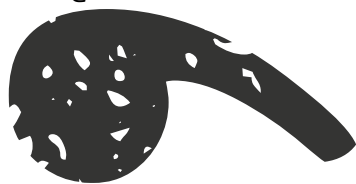
زنان متخلف

دسته دوم، زنانی هستند که از وظائف خود سرپیچی می‌کنند و نشانه‌های ناسازگاری در آنها دیده می‌شود، مردان در برابر این گونه زنان وظائف و مسئولیتهایی دارند که باید مرحله به مرحله انجام گردد، و در هر صورت مراقب باشند که از حریم عدالت تجاوز نکنند، این وظائف به ترتیب زیر درآیه بیان شده است: «وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ (۱۱)» «نشوز» از «نشز» (بروزن نذر) به معنی زمین مرتفع و بلند است و در اینجا کنایه از سرکشی و طغیان می‌باشد. «فَعِظُوهُنَّ» مرحله اول در مورد زنانی است که نشانه‌های سرکشی و عداوت و دشمنی در آنها آشکار می‌گردد که قرآن در جمله فوق از آنها چنین تعبیر می‌کند: «زنانی را که از طغیان و سرکشی آنها می‌ترسید موعظه کنید و پند و اندرز دهید» و به این ترتیب آنها که پا از حریم نظام خانوادگی فراتر می‌گذارند قبل از هر چیز باید بوسیله اندرزهای دوستانه و بیان نتایج سوء اینگونه کارها آنان را براه آورد و متوجه مسئولیت خود نمود. «وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ» «در صورتی که اندرزهای شما سودی نداد، در بستر از آنها دوری کنید» و با این عکس العمل و بی اعتنایی و به اصطلاح قهر کردن، عدم رضایت خود را از رفتار آنها آشکار سازید شاید همین «واکنش خفیف» در روح آنان مؤثر گردد. «وَأُضْرِبُوهُنَّ» در صورتی که سرکشی و پشت‌پازدن به وظائف و مسئولیتهای خود بگذرد و هم چنان در راه قانون شکنی با لجابت و سرسختی گام بردارند، نه اندرزها تأثیر کند، و نه جدا شدن در بستر و کم اعتنایی نفعی ببخشد و راهی جز «شدت عمل» باقی نماند، برای وادار کردن آنها به انجام تعهدها و مسئولیتهای خود چاره منحصر به- خشونت و شدت عمل می‌گردد، در اینجا اجازه داده شده که از طریق «تنبیه بدنی» آنها را به انجام وظائف خویش وادار کنند. (تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۳۷۴)

نکات:

در يك اجتماع دو نفری هم، یکی باید مسئول و سرپرست باشد. مدیر خانه مرد است. «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ»؛ در اداره امور زندگی، باید تعقل و تدبیر، بر احساسات و عواطف حاکم باشد. «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ»؛ نظام حقوقی اسلام با نظام تکوین و آفرینش هماهنگ است. حق مدیریت مرد، به خاطر ساختار جسمی و روحی اوست. «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ»؛ برتری‌های طبیعی فضل الهی است. «بِمَا فَضَلَ اللَّهُ»؛ هزینه زندگی، بر عهده مرد است. «بِمَا أَنْفَقُوا»؛ قانونگذار باید در وضع قانون، به تفاوت‌های طبیعی زن و مرد در آفرینش، توجه داشته باشد. الرِّجَالُ قَوَّامُونَ ... بِمَا فَضَلَ اللَّهُ نشانه‌ی شایستگی زن، اطاعت و تواضع او نسبت به شوهر است. «قَانِتَاتٌ»؛ نشانه‌ی همسر شایسته، حفظ خود در غیاب شوهر است. «حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ»؛ اطاعت زن از شوهر و حفظ حقوق وی، مشروط به تأمین زندگی او از سوی مرد است. بِمَا أَنْفَقُوا ... فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ؛ علاج واقعه را قبل از وقوع باید کرد. پیش از آنکه زن ناشزه شود، چاره‌ای بیندیشید. «تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ»؛ مرد هیچ حقی در آزردن همسر مطیع خود

ندارد. «فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا»؛ سه مرحله موعظه، ترك هم‌خوابی و تنبیه، برای مطیع کردن زن است. پس اگر از راه دیگری زن مطیع می‌شود، مرد حق برخورد ندارد. جمله‌ی «فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ» نشانه آن است که هدف اطاعت است، گرچه از طریق دیگری باشد؛ تواضع زن، ضعف نیست، ارزش است. «فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ»؛ نشانه‌ی همسر شایسته، رازداری، حفظ مال و آبرو و ناموس شوهر در غیاب اوست. «فَالصَّالِحَاتُ ... حَافِظَاتُ لِّغَيْبِ»؛ برخورد با منکرات باید گام به گام و مرحله به مرحله باشد. موعظه، قهر تنبیه. «فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ ...» تا موعظه مؤثر باشد، قهر و خشونت ممنوع و تا قهر و جدایی موقت اثر کند، تنبیه بدنی ممنوع است. «فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ ... وَاضْرِبُوهُنَّ»؛ برخورد خشن و



تنبیه، تنها برای انجام وظیفه است، نه انتقام و کینه و بهانه. «فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ»؛ برتری مردان، نباید سبب غرور شود، چون خدا از همه برتر است. «إِنَّ إِلَهَ كَانٍ عَلِيًّا كَبِيرًا»؛ توجه به برتری خداوند، کلید تقوا و

پرهیز از ستم بر همسران است. «إِنَّ إِلَهَ كَانٍ عَلِيًّا» (تفسیر نور، ج ۲، ص: ۶۱)

اشکال: ممکن است ایراد کنند که چگونه اسلام به مردان اجازه داده که در مورد زنان متوسل به تنبیه بدنی شوند؟

پاسخ: جواب این ایراد با توجه به معنی آیه و روایاتی که در بیان آن وارد شده و توضیح آن در کتب فقهی آمده است و همچنین با توضیحاتی که روانشناسان امروز می‌دهند چندان پیچیده نیست زیرا:

اولا آیه، مسئله تنبیه بدنی را در مورد افراد وظیفه‌شناسی مجاز شمرده که هیچ وسیله دیگری در باره آنان مفید واقع نشود، و اتفاقا این موضوع تازه‌ای نیست که منحصر به اسلام باشد، در تمام قوانین دنیا هنگامی که طرق مسالمت‌آمیز برای وادار کردن افراد به انجام وظیفه، مؤثر واقع نشود، متوسل به خشونت می‌شوند، نه تنها از طریق ضرب بلکه گاهی در موارد خاصی مجازات‌هایی شدیدتر از آن نیز قائل می‌شوند که تا سرحد اعدام پیش می‌رود.



ثانیا «تنبیه بدنی» در اینجا- همانطور که در کتب فقهی نیز آمده است- باید ملایم و خفیف باشد بطوری که نه موجب شکستگی و نه مجروح شدن گردد و نه باعث کبودی بدن.

ثالثا روانکاوان امروز معتقدند که جمعی از زنان دارای حالتی بنام «مازویشسم» (آزارطلبی) هستند و گاه که این حالت در آنها تشدید می‌شود تنها راه آرامش آنان تنبیه مختصر بدنی است، بنا بر این ممکن است ناظر به چنین افرادی باشد که تنبیه خفیف بدنی در موارد آنان جنبه آرام بخشی دارد و يك نوع درمان روانی است. (تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۳۷۴)

مسلم است که اگر یکی از این مراحل مؤثر واقع شود و زن به انجام وظیفه خود اقدام کند مرد حق ندارد بهانه‌گیری کرده، در صدد آزار زن برآید، لذا به دنبال این جمله می‌فرماید: «فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا»

«اگر آنها اطاعت کنند به آنها تعدی نکنید» و اگر گفته شود که نظیر این طغیان و سرکشی و

تجاوز در مردان نیز ممکن است آیا مردان نیز مشمول چنین مجازات‌هایی خواهند شد؟ در پاسخ می‌گوییم آری مردان هم درست همانند زنان در صورت تخلف از وظائف مجازات می‌گردند حتی مجازات بدنی، منتها چون این کار غالباً از عهده زنان خارج است حاکم شرع موظف است که مردان متخلف را از طرق مختلف و حتی از طریق تعزیر (مجازات بدنی) به وظائف خود آشنا سازد.

داستان مردی که به همسر خود اجحاف کرده بود و به هیچ قیمت حاضر به تسلیم در برابر حق نبود و امیرالمومنین علیه السلام او را با شدت عمل و حتی با تهدید به شمشیر وادار به تسلیم کرد معروف است. *إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا* و در پایان مجدداً به مردان هشدار می‌دهد که از موقعیت سرپرستی خود در خانواده سوء استفاده نکنند و به قدرت خدا که بالاتر از همه قدرتهاست بیندیشند» زیرا خداوند بلند مرتبه و بزرگ است». (تفسیر نمونه، جلد ۳) امام صادق علیه السلام فرمودند: نشوز زن آن است که در فرارش (هم‌بستر شدن) از شوهر تبعیت نکند و مقصود از «أَضْرِيوْهُنَّ»، زدن با چوب مسواک و شبیه آن است، زدن که از روی رفق و دوستی باشد. (تفسیر نور، ج ۲، ص: ۶۲)

## نتیجه

تشکیل خانواده بسبب کنونی غرب موجب از هم پاشیدن زندگی و بروز مشکلات فراوانی بر جسم زن و بر روحیه زن و دیگر افراد خانواده می‌گردد اما تشکیل خانواده بسبب اسلامی موجب اتحاد و همبستگی در خانواده و تربیت فرزندان شاداب و سالم برای جامعه اسلامی میشود همچنین اسلام به چشم یک برده به زن نگاه نمیکند بلکه بدلیل مناسبات زن و شوهری قوانینی را بیان میکند که هردو طرف باید به آن پایبند باشند. خانواده دقیقاً مثل نمونه‌ی کوچک شده‌ی جامعه می‌باشد و همانگونه که در جامعه بصورت کاملاً عقلایی همه‌ی مردم به لزوم وجود یک سرپرست و رهبر اذعان دارند؛ در خانواده نیز نیازمند سرپرستی هستیم لذاست که قرآن می‌فرماید: *الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ*.

## فهرست منابع

\*قرآن

- ۱- انصاریان، حسین، ۱۳۸۰ ه.ش، نظام خانواده در اسلام، قم، ام ایپها (س)
- ۲- بافکار، حسین، کانون مهر، اصفهان، مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان
- ۳- بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۷۶/۰۷/۳۰ ه.ش، سایت خامنه ای دات آی آر
- ۴- قرائتی، محسن، ۱۳۸۸ ه.ش، تفسیر نور، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن
- ۵- مشکینی، ترجمه قرآن
- ۶- مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۱/۱۰ ه.ش، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الاسلامیه
- ۷- نوری طبرسی [محدث نوری]، حسین، بی تا، مستدرک الوسائل، قم، موسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث





● مهدی گل‌قندشتی | طلبه پایه سوم مدرسه امراللهی

## بررسی تفاوت زمانه امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) از دیدگاه شهید مطهری

### چکیده

صلح امام حسن با معاویه یکی از مسائل مهم تاریخ شیعه است در رابطه با این اتفاق مهم تاریخی صحبت‌های بسیار زیادی انجام شده است. غافلان از این مسئله اشکالاتی بر امام حسن «علیه السلام» وارد می‌کنند و عمل ایشان را با قیام برادرشان امام حسین مقایسه می‌کنند. اما این قیاس به جهت جاهل بودن آنها نسبت به این مسئله است و در این مقاله سعی شده است تا پاسخی نسبت به این قیاس غلط داده شود. این مقاله با تمرکز بر دیدگاه شهید مطهری نسبت به این مسئله به نگارش درآمده است. سیر مقاله بدین صورت است که ابتدا ماجرای صلح امام حسن توضیح داده می‌شود و سپس به بررسی وجود صلح در شریعت و سنت نبوی می‌پردازد و بعد از آن به مقایسه اوضاع و شرایط دوران امامت امام حسن و امامت امام حسین و در آخر به مفاد صلح نامه امام حسن اشاره می‌شود.

### کلید واژه‌ها

امام حسن (علیه السلام)، امام حسین (علیه السلام)، صلح، جنگ، معاویه

### مقدمه

بی شک صلح امام حسن (علیه السلام) با معاویه یکی از تلخ ترین مصائب و گرفتاری های است که شیعه بعد از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بدان دچار شد. امام حسن (علیه السلام) با انجام این صلح محنت و رنج بسیار زیادی را تحمل کردند چرا که بسیاری از اصحاب به ایشان اعتراض کرده و برخی گستاخی را از حد گذرانده و ایشان را «مذل المؤمنین» خواندند. این مسئله در زمان ائمه بعد از ایشان هم مورد سؤال بوده است و جای تعجب دارد که هم اکنون کسانی هستند که درباره صلح امام حسن (علیه السلام) دچار کج بینی و کج اندیشی شده اند و بدون مطالعه و فحص در برگ های تاریخ و احادیث، اقدام به نقد و تحلیل صلح امام حسن (علیه السلام) کرده اند، مخصوصاً که میان اقدام امام حسن (علیه السلام) در برابر معاویه و اقدام امام حسین (علیه السلام) در برابر یزید مقایسه ای را انجام دادند و روش امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) را نقض یکدیگر خوانده اند و قائل بر این مطلب شده اند که امام حسن (علیه السلام) ذاتاً فردی دنیا دوست و صلح طلب و امام حسین (علیه السلام) مردی شورشی و متمایل به جنگ بود. بحث ما در این مقاله بر سر این است که آیا اقدام امام حسن (علیه السلام) در برابر معاویه و قیام امام حسین (علیه السلام) در برابر یزید، دو رفتار متناقض است؟ یا اینکه آیا این دو رفتار ناشی از دو روحیه متفاوت و خاص هست؟ پس همان طور که اشاره شد، سعی در این مقاله این است که به این توهم که روحیه امام

حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) با یکدیگر فرق داشتند، پاسخ دهد و اهمیت این پژوهش در این است که پس از مطالعه و تفکر در مطالب متوجه این مسئله می‌شویم که زندگانی ائمه اطهار در ادامه یکدیگر بوده است و امید است که با مطالعه این مقاله توهمات وارده از جهت کج اندیشان اسلامی در رابطه با امام حسن (علیه السلام) از ما دفع شود. اهمیت این مقاله در این است که این مقاله متمرکز بر دیدگاه شهید مطهری بر این مساله است و دیدگاه شهید مطهری به دلیل تمرکز بر فلسفه و ارتباط فلسفه با دین بسیار مهم و حائز اهمیت است.

سیر این مقاله به چهار بخش است که ابتدا به توضیح و تبیین اتفاقاتی که منجر به صلح نامه امام حسن (علیه السلام) شد، پرداخته می‌شود و سپس به بررسی صلح در شریعت و سنت نبوی و در ادامه به مقایسه اقدام امام حسن (علیه السلام) در برابر معاویه و اقدام امام حسین (علیه السلام) در برابر یزید و در سرانجام به صورت مختصر به مواد صلح نامه اشاره می‌شود. در رابطه با پیشینه این مقاله باید بگوییم که چنین موضوعی در مقاله دیگری مورد بحث قرار نگرفته، پس از لحاظ پیشینه به مقاله دیگری رجوع نمی‌کند. مخاطب این مقاله می‌تواند هر شخصی که علاقه به مطالعه و جستجو در تاریخ اسلام و شیعه است باشد.

### بخش اول: صلح امام حسن (علیه السلام)

بعد از شهادت امیرالمومنین علی (علیه السلام) توسط ابن ملجم ملعون، طبق وصیت نامه امیرالمومنین، امام حسن (علیه السلام) خلیفه شرعی و برحق است.

بعد از شهادت امیرالمومنین علی (علیه السلام)، عبیدالله بن عباس در روز بیست و یکم ماه مبارک رمضان به مسجد کوفه رفت و ابتدا خطبه ای را قرائت کرد و سپس از مردم برای امام حسن (علیه السلام) بیعت گرفت. در آن زمان در میان مردم بودند کسانی که روایات نبوی در رابطه امامت امام حسن (علیه السلام) را شنیده بودند فلذا با شوق و رغبت با ایشان بیعت کردند. (صلح امام حسن، ص ۶۹)

بدین ترتیب بیعت با امام حسن (علیه السلام) ابتدا از کوفه شروع شد و سپس سرتاسر عراق با امام حسن (علیه السلام) بیعت کردند. همچنین منطقه یمن و فارس هم ملحق به بیعت کنندگان با حضرت شدند. در بیعت با امام حسن (علیه السلام) همگی مهاجرین و انصاری که در آن زمان بوده اند، شرکت کردند و هیچ کدام از بزرگان آن زمان در بیعت با امام حسن (علیه السلام) شک و تردید نکرد مگر معاویه که از ابتدا کارشکنی را شروع کرد و مردم شام را به عدم بیعت با امام حسن (علیه السلام) تشویق می‌کرد. بعد از اتمام بیعت ها، امام حسن (علیه السلام) به منبر رفتند و خطابه ای را قرائت کردند و خلافت خود را آغاز کردند.

در میان افرادی که با امام حسن (علیه السلام) بیعت کردند کسانی بودند که صادقانه با ایشان بیعت کرده بودند اما در مقابل آنها گروه دیگری بودند که به جهت غرض‌های فاسد با ایشان بیعت کرده بودند.

مردمی که با امام حسن (علیه السلام) بیعت کرده بودند به چند دسته تقسیم می‌شوند:

## ۱. شیعیان

این گروه را یاوران و دوستداران واقعی امیرالمومنین علی (علیه السلام) تشکیل می‌داد در حقیقت این افراد کسانی بودند که پای امیرالمومنین ایستادند، افرادی نظیر عبدالله بن عباس، قیس بن سعد و...

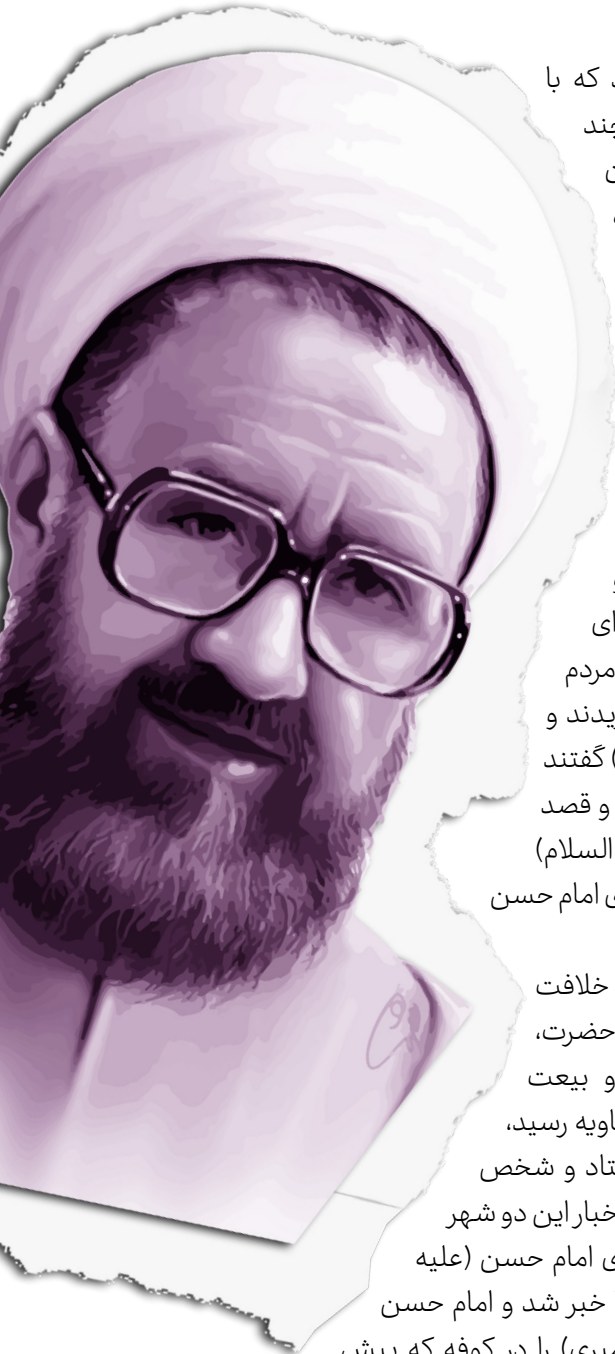
## ۲. دسته اموی

در این دسته افراد با نفوذی وجود داشتند که با شیوه‌های منافقانه سعی بر ایجاد توطئه و چند دستگی در جامعه اسلامی بودند. سردمداران این دسته عبارت بودند از: عمر بن سعد، ابوبدره (پسر ابوموسی اشعری) و... . فعالیت‌های این دسته به صورت منافقانه بود زیرا اینان در ابتدا با امام حسن (علیه السلام) بیعت کرده بودند منتهی بیعت اینان بیعت ظاهری بود.

## ۳. خوارج:

این گروه کسانی بودند که بعد از حادثه حکمیت در صفین، هم با امیرالمومنین علی (علیه السلام) و هم با معاویه، دشمن بودند و قصد نابودی طرفین را داشتند. خوارج از ابتدای بیعت با امام حسن (علیه السلام) از همه مردم نسبت به جنگ با معاویه بیشتر اصرار می‌ورزیدند و اصلاً هنگام بیعت با امام حسن (علیه السلام) گفتند که بیعت ما مشروط به جنگ با معاویه است. و قصد آنها این بود که ابتدا توسط امام حسن (علیه السلام) معاویه را نابود کنند و سپس خودشان را به جای امام حسن (علیه السلام) به قدرت برسانند.

شیخ مفید در رابطه با واکنش معاویه نسبت به خلافت امام حسن (علیه السلام) و بیعت مردم با حضرت، می‌نویسد: چون خبر وفات امیرالمومنین و بیعت مردمان با حسن بن علی (علیه السلام) به معاویه رسید، پنهانی مردی از قبیله بنی حَمَیر را به کوفه فرستاد و شخص دیگری را از قبیله بنی القَین به بصره فرستاد تا اخبار این دو شهر را برای او بازگو کنند و موجب اخلال در کارهای امام حسن (علیه السلام) بشوند. اما حکومت از این موضوع با خبر شد و امام حسن (علیه السلام) دستور دادند تا جاسوس (حمیری) را در کوفه که پیش شخص قصاب پنهان شده بود را بیاورند و گردن آن را بزنند و به فرماندار بصره هم دستور دادند



تا جاسوس را پیدا کنند و آن را هم اعدام نمایند. (ترجمه الارشاد، ج ۲، ص ۵)  
پس از این واقعه امام حسن (علیه السلام) به معاویه نامه‌ای در چنین مضمونی می‌نویسند که «گویا خواهان جنگ هستی پس منتظر باش زیرا به زودی آن را خواهی دید». (ترجمه الارشاد، ج ۲، ص ۵)

بعد از چند مرتبه مکاتبه و نامه نگاری میان امام حسن (علیه السلام) و معاویه، سرانجام لشکرکشی بین دو طرف شکل می‌گیرد و معاویه به تمام فرماندارانش اعلام بسیج عمومی می‌کند و امام حسن (علیه السلام) هم حکم به جهاد بر علیه معاویه را می‌دهند.

امام حسن (علیه السلام) فرمان جهاد عمومی را در مسجد کوفه، صادر کردند و فرمودند که سپاهیان در اردوگاه نخيله جمع شوند اما مردم که توقع جنگ و جهاد را نداشتند سکوت کردند تا اینکه عدی بن حاتم از اصحاب پیامبر اکرم و یاور امام حسن (علیه السلام) به تندی با مردم صحبت کرد و آن‌ها را تحریک به خروج از کوفه و آماده شدن برای جهاد کرد. صحبت‌های او اثرگذار بود و اکثریت مردم کوفه آماده برای عزیمت به اردوگاه نخيله شدند.

بعد از شکل‌گیری سپاه و جمع شدن مردم و نفرات، امام حسن (علیه السلام)، عبیدالله بن عباس را فرمانده سپاه پیشرو کرد و او را با ۱۲ هزار نفر به مضاف با معاویه فرستاد و به او گفت که هرگاه با معاویه روبرو شدی توقف کن تا من خودم را برسانم و امام حسن (علیه السلام) با سپاه کوچکی در اردوگاه توقف کردند تا اشخاص دیگری به آنها ملحق شود تا با نیروهای جدید به سپاه عبیدالله بن عباس ملحق شوند.

در رابطه با تعداد نیروی سپاه امام حسن (علیه السلام) اعداد زیادی بیان شده و به طور دقیق معلوم نیست که متشکل از چند هزار نیرو بوده است. آیت الله خامنه‌ای در

کتاب صلح امام حسن نرمش قهرمانانه تاریخ می‌گوید: سپاه امام حسن (علیه السلام) تقریباً متشکل از بیست هزار نیرو بوده است.

(صلح امام حسن، ص ۱۲۹)

بعد از اینکه لشکر پیشرو به فرماندهی عبیدالله بن عباس به مسکن، نقطه دیدار دو لشکر رسید، متوجه شد که اشخاص زیادی به سپاه امام حسن (علیه السلام) ملحق نشدند و فقط عده کمی به این سپاه پیوستند.

بعد از شنیدن این خبر، عبیدالله بن عباس بسیار خشمگین شد زیرا او می‌ترسید که این خبر به صورت عمومی در سپاه منتشر شود و یا اینکه معاویه با به‌کارگیری دسیسه این خبر را بسیار بزرگ جلوه دهد و در میان سربازان پخش کند که در هر دو صورت باعث تضعیف روحیه سربازان می‌شود.

معاویه بعد از اینکه متوجه کمبود نیرو در سپاه مقابل شد تصمیم به تضعیف روحیه سربازان سپاه مقابل با ایجاد شایعات مختلف کرد و اشخاصی را به صورت مخفیانه به سپاه مقابل فرستاد تا این شایعات را پخش کنند. در راس شایعات موجود، شایعه شروع مذاکرات صلح از طرف امام حسن (علیه السلام) مطرح شد و باعث تضعیف روحیه نیروها و فرماندهان سپاه

مخصوصاً عبیدالله بن عباس شد البته در سپاه امام حسن (علیه السلام) بودند منافقانی که از شنیدن این خبر بسیار خوشحال شدند.

ناراحتی‌های فرماندهان و نیروهای سپاه بر اثر شنیدن این شایعات بیجا بود زیرا هنوز هیچ خبری از طرف امام حسن (علیه السلام) تایید نشده بود و باید ابتدا از امام حسن (علیه السلام) که در اردوگاهی حوالی مدائن مستقر بودند صحت این اخبار را

جويا می‌شدند.

عبیدالله بن عباس بسیار خشمگین و ناراحت بود زیرا به نظر او امام حسن (علیه السلام) برای صلح باید با او مشورت می‌کرد و او معتقد بود که از این به بعد همراهی با امام حسن (علیه السلام) موجب ذلت او می‌شود زیرا عبیدالله یک فرمانده جنگی است و با صلح با سپاه دشمن اعتبار او در میان مردم از بین می‌رود. در همین حین که عبیدالله به کناره‌گیری از سپاه امام حسن (علیه السلام) فکر می‌کرد نامه‌ای از سوی معاویه به او رسید، در این نامه نوشته شده بود: «حسن بن علی به زودی به صلح با من در می‌آید پس برای تو بهتر است که پیشقدم از حسن باشی نه تابع او و یک میلیون درهم به تو تعلق می‌گیرد که نیمی از آن به صورت نقدی و نیمی دیگر را بعد از اینکه در کوفه مستقر شوم به تو پرداخت می‌کنم». (ترجمه الارشاد، ج ۲، ص ۹)

سرانجام عبیدالله بن عباس شبانه همراه با نزدیکان خود به لشکر معاویه پیوست و هنگامی که صبح شد سربازان فرمانده خود یعنی عبیدالله بن عباس را پیدا نکردند و متوجه شدند که او گریخته است فلذا قیس بن سعد که طبق دستور امام حسن (علیه السلام) جانشین عبیدالله بن عباس بود، فرمانده لشکر شد.

قیس بن سعد به امام حسن (علیه السلام) نامه‌ای نوشت و تحولات سپاه و خبر فرار عبیدالله بن عباس را به امام اطلاع داد و بیان کرد که روحیه نیروها بسیار تضعیف شده است.

بعد از فرار عبیدالله بن عباس و اطرافیانش، بسیاری دیگر از سربازان از میدان نبرد فرار کردند، آیت الله خامنه‌ای در کتاب صلح امام حسن نرمش قهرمانانه تاریخ، این تعداد را بنابر نقل احمد بن یقوب هشت هزار نفر بیان می‌کند. (صلح امام حسن، ص ۱۴۹)

با پخش این اخبار روحیه سپاهیان امام حسن (علیه السلام) که در مدائن بودند متزلزل شد و آن‌ها هم دچار ضعف و بی‌ثباتی شدند. در همین زمان بزرگان و مشاهیر کوفه نامه‌های به معاویه نوشتند با این مضمون که: ما از تو تبعیت می‌کنیم پس به سمت کوفه حرکت کن و زمانی که تو به اینجا رسیدی ما حسن بن علی را دستگیر می‌کنیم و او را تحویل تو خواهیم داد. (ترجمه الارشاد، ج ۲، ص ۱۰)

معاویه از موقعیت پیش آمده سوءاستفاده کرد و یک هیئت مذاکره‌کننده را به ریاست مغیره بن شعبه به مدائن فرستاد و نامه‌های که بزرگان کوفه به او نوشته بودند را هم به آن‌ها داد تا به امام حسن (علیه السلام) نشان دهند.

هیئت شامی پیشنهاد صلح را به امام حسن (علیه السلام) دادند و نامه‌های که بزرگان کوفه به

معاویه نوشته بودند را هم نشان به حضرت دادند تا حضرت بداند که پشتیبانی بزرگان را ندارد. بعد از پایان جلسه زمانی که مغیره از خیمه حضرت بیرون آمد و قصد برگشت به سپاه معاویه را داشت، با صدای بلند فریاد زد:

خوب شد خدا به دست پسر رسول خدا خون ها را حفظ کرد و از فتنه خواباند. (صلح امام حسن، ص ۱۶۳)

در همین هنگام در سپاه امام حسن (علیه السلام) فتنه ای به پا شد و قصد مغیره از این کار تحمیل صلح به امام حسن (علیه السلام) به صورت زور و جبر بود.

امام حسن (علیه السلام) با توجه به اوضاع و شرایط به وجود آمده تصمیم گرفت تا سپاهیان خود را بسنجد تا بفهمد که آن ها آماده جنگ هستند یا خیر. فلذا خطبه ای را قرائت کردند و فرمودند: آنچه من برای شما تصمیم گرفتم برایتان بهتر است فلذا از دستور من سر باز نزنید و خداوند من و شما را به آنچه در آن دوستی و خشنودی است راهنمای کرده است. (ترجمه الارشاد، ج ۲، ص ۸) در این هنگام مردم گفتند که حسن مشرک شده است! و به حضرت حمله ور شدند و جانماز و عبای حضرت را دزدیدند و وضعیت وخیم شد در همین حال حضرت سوار بر مرکب خود شدند و همراه با یاران وفادار خود راهی ساباط مدائن



شدند که در همین حین شخصی به نام جراح بن سنان از تاریکی شب استفاده کرد و به جلوی اسب امام حسن (علیه السلام) آمد و خنجر را در ران پای حضرت فرو کرد و ایشان مجروح شدند به همین جهت ایشان را به داخل شهر آوردند و به خانه سعد بن مسعود ثقفی که فرماندار مدائن بود آوردند تا حضرت تحت مداوا قرار بگیرد. (ترجمه الارشاد، ج ۲، ص ۹)

سرانجام امام حسن (علیه السلام) به ناچار به صلح با معاویه تن دادند زیرا مردمانی سست عنصر و کم عقیده در کنار حضرت بودند و سعی و تلاش برای تحقق

اهداف امام حسن (علیه السلام) نداشتند و در صدد مخالفت با ایشان برآمدند تا جاییکه خون ایشان را حلال و مباح دانستند و ایشان را کافر خواندند و گروهی دیگر قصد داشتند تا ایشان را تحویل معاویه بدهند فلذا ایشان برای پابرجا ماندن دین با شروطی که در بخش چهارم بیان می شود با معاویه مصالحه می کنند.

در این بخش به این مطلب می پردازیم که آیا صلح در شریعت اسلام و یا در سنت نبوی وارد شده است یا خیر؟ و اگر وارد شده است به چه صورت و با چه جزئیاتی می باشد؟ فلذا این بخش به دو قسمت تقسیم می شود:

۱. بررسی صلح در شریعت اسلام

۲. بررسی صلح در سنت نبوی

ابتدا درباره صلح در شریعت و سپس درباره صلح در سنت صحبت می کنیم.



### بررسی صلح در شریعت اسلام

شریعت اسلام به مجموعه قوانین، احکام و دستورات الهی گفته می‌شود که بر اساس قرآن و دستورات الهی تاسیس شده است. شریعت اسلام شامل مسائل شرعی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و... می‌شود و هدف این مسائل این است که انسان را هدایت کند و به کمال برساند. یکی از مسائل مهم اجتماعی و مورد اهمیت این است که در مقابله با دشمن خود باید چکار کرد؟ آیا باید با او جنگید؟ یا باید با او سازش کرد؟

اسلام در رابطه با این مسئله نظر مشخصی ندارد یعنی این طور نیست که بگوید ای مسلمان تو باید همیشه با دشمن خود در حال جنگ و پیکار باشی و یا اینکه بگوید ای مسلمان تو باید با دشمن خود سازش و مدارا کنی و جنگ را ترک کنی. (سیری در سیره ائمه اطهار، ص ۷۰)

علت اینکه در اسلام طرز مقابله با دشمن مشخص نشده، این است که آیاتی در قرآن وجود دارد که دلالت بر جنگ و مقاتله می‌کند و نیز آیات دیگری وجود دارد که دلالت بر ترک جنگ و سازش می‌کند نظیر آیاتی مثل «فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ» (انفال، ۱۲). در این آیه خداوند امر بر مقاتله و جنگیدن همراه با دشمنان اسلام می‌کند. مثل «وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلَامِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» (انفال، ۶۱). در این آیه خداوند امر بر صلح یعنی ترک جنگ می‌کند.

در این رابطه شهید مطهری (رحمه الله علیه) می‌فرماید: اسلام نه صلح را به معنی یک اصل ثابت می‌پذیرد که در همه شرایط باید به صلح و ترک مخاصمه حاکم باشد و نه در همه شرایط جنگ ر می‌پذیرد. (سیری در سیره ائمه اطهار، ص ۷۰)

به نظر ایشان جنگ و مدارا با دشمن تابع شرایطی است که با توجه به آن شرایط شکل می‌گیرد و وظیفه هریامبر و امامی این است که به دنبال هدف اسلام و حقوق مسلمین باشد و این هدف گاهی با جنگ و مقاتله به نتیجه می‌رسد مثل قیام امام حسین (علیه السلام) و گاهی با سازش و مدارا انجام می‌گیرد مثل صلح امام حسن (علیه السلام) فلذا باید دید که مصلحت اسلام و مسلمین کدام یک را اقتضا می‌کند. (سیری در سیره ائمه اطهار، ص ۷۱)

در نتیجه در اسلام حکم کلی در رابطه با جنگ یا صلح با دشمن وجود ندارد.

### بررسی صلح در سنت نبوی

هنگامی که تاریخ صدر اسلام را مطالعه کنیم به این مطلب دست پیدا می‌کنیم که صلح و سازش با دشمن مختص به امام حسن (علیه السلام) نمی‌باشد چرا که پیامبر اکرم هم، با کفار و مشرکین قریش که سر سخت ترین دشمنان اسلام و پیامبر بودند صلح کردند در حالی که این صلح باعث ناراحتی و تعجب اصحاب پیامبر شد زیرا آنها معتقد بودند که باید با دشمنان جنگید و نباید با آنها سازش کرد اما آنها جاهل و غافل از علت و تصمیم پیامبر اکرم بودند. این داستان مربوط به صلح حدیبیه است که در سال ششم هجری توسط پیامبر اسلام با مشرکین قریش به امضا رسید به صورت مختصر و کوتاه به این صلح اشاره می‌کنم.

در سال ششم هجری، ماه ذی القعدة مسلمانان به دستور پیامبر اسلام خود را آماده می‌کنند تا از مدینه راهی مکه شوند به جهت حج و عبادت خانه خدا. منتهی این خبر به سران قریش رسید و آنها که دشمنان اسلام و پیامبر بودند رضایت ندادند که مسلمانان وارد مکه شوند فلذا آنها ممانعت از ورود پیامبر به مکه کرده و مسلمانان را متوقف کردند. نتیجه صحبت ها و گفتگوهای طرفین این شد که صلح نامه‌ای بین مسلمانان و قریش به امضا برسد تا دیگر اختلافی بین آنها نباشد، طبق این صلحنامه مسلمانان امسال بر میگردند به مدینه و سال دیگر می‌توانند برای سه روز به مکه به جهت حج و عبادت خانه خدا بیایند. موارد دیگری در صلح نامه وجود داشت که توسط قریش وارد در صلح نامه شده بود و پیامبر آنها را قبول کردند، با قبول صلح نامه توسط پیامبر، بسیاری از مسلمانان ناراحت شدند زیرا مواردی که در صلح نامه وجود داشت به ظاهر به سود قریش و به ضرر مسلمین بود، آن موارد عبارتند از:

۱. اگر کسی از قریش مسلمان شد و به مسلمانان پیوست، قریش حق دارد که آن شخص را بازگرداند.

۲. اگر کسی از مسلمانان به قریش پیوست، مسلمانان حق ندارند که او را برگردانند.

اما به نظر پیامبر مصلحت مسلمین در این زمان صلح با کفار بود زیرا بوسیله این صلح مشرکین متعهد می‌شدند تا مسلمانان در مکه امنیت داشته باشند فلذا این کار را انجام دادند زیرا به نظر پیامبر اگر کسی از مسلمانان به قریش بپیوندد نشان می‌دهد که او ایمان ضعیفی دارد فلذا ما نیازی به او نداریم چون ایمان او ضعیف است و اگر کسی از قریش مسلمان شد و به ما پیوست به او می‌گوییم به مکه برگرد و تو در آنجا در امان هستی.

به نظر شهید مطهری (رحمة الله علیه) خصوصیت این صلح این بود که زمینه روحی مردم را آماده تر کرد زیرا بعد از انجام این صلح بود که تعداد مسلمانان بیشتر شد و گروه گروه، مرد و زن به اسلام روی آوردند زیرا مسلمانان آزادی بیشتری در مکه پیدا کرده بودند. (سیری در سیره ائمه اطهار، ص ۶۹)

پس در نتیجه در شرایطی که امام و رهبر جامعه مصلحت اسلام و مسلمین را در صلح با دشمن بدانند جایز بلکه واجب است تا قرارداد صلح را میان مسلمانان و دشمنان امضا کند همان طور که پیامبر اسلام هم این عمل را انجام دادند.

بخش سوم: مقایسه صلح امام حسن (علیه السلام) و قیام امام حسین (علیه السلام)

در این بخش در رابطه با این موضوع صحبت می‌کنیم که وضع زمان امام حسن (علیه السلام) چگونه بود و چه شرایطی بود که امام حسن (علیه السلام) مجبور به انجام صلح شدند و امام حسین (علیه السلام) در مقابل یزید قیام کردند و تا آخرین قطره خون خود جنگیدند؟

**تفاوت‌های شرایط زمان امام حسن (علیه السلام) و شرایط امام حسین (علیه السلام)**

۱. اولین تفاوت به نظر علامه مطهری این چنین است که امام حسن

(علیه السلام) در آن زمان خلیفه اسلام و مسلمین بودند و معاویه به عنوان حاکم یک استان بدین علت که حکومت امام حسن (علیه السلام) را قبول ندارد بر علیه ایشان اعتراض و قیام کرده است و با انبوهی از سربازان به سوی کوفه پایتخت حکومت اسلامی در حال حرکت است. طبیعی است که امام حسن (علیه السلام) در این زمان سپاهی را برای مقابله با معاویه روانه میدان جنگ کنند اما متأسفانه به دلیل خیانت سرداران و سربازانی مثل عبیدالله بن عباس و... سپاه امام حسن (علیه السلام) روز به روز ضعیف تر شده و از جمعیت آن کاسته می‌شود. در این حال تقریباً محال است که امام حسن (علیه السلام) در میدان مبارزه نیزه و شمشیر بر معاویه پیروز شود و اگر بخواهند وارد جنگ شوند و تا آخرین قطره خون مبارزه کنند، شکست خواهند خورد و کشته می‌شوند اما این کشته شدن، کشته شدن یک شهید نیست زیرا شهید به کسی می‌گویند که خون خود را برای باقی ماندن تفکر و ایدئولوژی خود می‌دهد در حالی که با کشته شدن امام حسن (علیه السلام) این هدف محقق نمی‌شد زیرا معاویه برای تصرف حکومت اسلامی بی رقیب می‌ماند و پیامی از ایشان صادر نمی‌شد.

در ثانی ایشان خلیفه مسلمین بودند و اگر کشته می‌شدند در این منصب کشته شده بودند زیرا ما می‌بینیم که امیرالمومنین علی (علیه السلام) از چنین مسئله‌ای احتراز داشتند (سیری

در سیره ائمه اطهار، ص ۷۷) زیرا این مسند، مسند پیامبر اسلام است. زمانی که شورشیان در زمان عثمان بر علیه او شورش کردند، امیرالمومنین بسیار تلاش کردند تا این واقعه به صورت مسالمت آمیز حل شود و عثمان کشته نشود. همان طور که فرمودند: «وَاللَّهِ لَقَدْ دَفَعْتُ عَنْهُ حَتَّى خَشِيتُ أَنْ أَكُونَ آثَمًا» (نهج البلاغه، دشتی، خطبه ۲۴۰). حضرت می‌فرمایند من آن قدر از عثمان حمایت کردم که می‌ترسم گناهکار باشم.

این حمایت و دفاع کردن از عثمان توسط امیرالمومنین بدین جهت نیست که ایشان طرفدار عثمان بوده اند بلکه به خاطر این است که ایشان می‌ترسیدند که خلیفه مسلمانان کشته شود. به نظر شهید مطهری این برای عالم اسلام ننگ است که خلیفه مسلمانان کشته شود این نهایت بی احترامی به جایگاه پیامبر یعنی خلافت است.

اما، امام حسین (علیه السلام) درست در مقابل امام حسن (علیه السلام) قرار دارند زیرا ایشان به عنوان یک معترض به حکومت یزید قیام کرده است. و اگر در این مسیر کشته شوند به شهادت می‌رسند زیرا ایشان با دادن خون خود تحول عظیمی در جهان اسلام به وجود آوردند و محرکی برای تشکیل قیام‌های مردمی مثل قیام زید و... شدند.

۲. شهید مطهری (رحمه الله علیه) این طور بیان می‌کنند: (سیری در سیره ائمه اطهار، ص ۷۹) نیروهای که در سپاه امام حسن (علیه السلام) وجود داشتند در مقایسه با سپاه معاویه بسیار ناچیز بودند و برخی از اعضای سپاه امام حسن (علیه السلام) را خوارج و منافقین تشکیل می‌دادند زیرا معاویه میان آنها پول پخش کرده بود و آنها تحت امر معاویه بودند. و با این حال اگر جنگ میان سپاه طرفین شکل می‌گرفت ما حاصل آن چیزی جز کشته شدن چند ده هزار نفر از مسلمانان نبود و چندین ماه بلکه چندین سال از حکومت اسلامی صرف این جنگ می‌شد

و در نهایت امام حسن (علیه السلام) شکست می‌خوردند زیرا احتمال پیروزی ایشان بسیار کم بود و در برابر مردم و تاریخ محکوم بودند چرا که عامل ریخته شدن خون چند ده هزار نفر از مسلمانان محسوب می‌شدند و باعث ائتلاف وقت حکومت اسلامی و مسلمانان می‌شدند. اما همراهان امام حسین (علیه السلام) مجموعاً هفتاد و دو نفر هستند که در شب عاشورا خود امام می‌فرمایند: من بیعت را از شما برداشتم و شما مرخص هستید که بروید، اگر شما بروید من خود به این مبارزه ادامه می‌دهم. و آنها ایستادگی می‌کنند و به صورت افتخار آمیز کشته می‌شوند.

۳. به نظر استاد شهید مطهری سومین تفاوت صلح امام حسن (علیه السلام) با قیام امام حسین (علیه السلام) این است (سیری در سیره ائمه اطهار، ص ۸۰) که سه عامل اساسی در قیام امام حسین (علیه السلام) وجود داشت که هیچ یک از آنها در زمان امام حسن (علیه السلام) وجود نداشتند و قیام امام حسین (علیه السلام) با توجه به وجود این عامل‌ها صورت گرفت.

عامل اول قیام امام حسین (علیه السلام): حکومت یزید یعنی حکومت فاسد از امام حسین (علیه السلام) بیعت می‌خواستند و به بیعت نکردن امام با این حکومت راضی نمی‌شدند زیرا یزید به فرماندار خود در مدینه دستور داده بود که «خُذِ الْحُسَيْنَ بِالْبَيْعَةِ أَخْذًا شَدِيدًا لَيْسَ فِيهِ رَخْصَةٌ» یعنی از حسین (علیه السلام) بیعت بگیر یک بیعت محکم و شدید و هیچ گذشتی نباید بر آن بکنی. و قطعاً نظر امام حسین (علیه السلام) به این مسئله منفی بود زیرا ایشان قطعاً با یک حکومت فاسد و ظالم بیعت نمی‌کردند. اما صلح امام حسن (علیه السلام) به این شکل نبود زیرا ایشان اصلاً با معاویه بیعت نکردند نه تنها ایشان بلکه هیچ یک از بزرگان بنی هاشم با معاویه بیعت نکردند و امام حسن (علیه السلام) صرفاً واگذاری امور کردند.

عامل دوم قیام امام حسین (علیه السلام): مردم کوفه از امام حسین (علیه السلام) یک دعوت بزرگ کردند و ایشان را به کوفه دعوت کردند به طوری که در تاریخ نوشته شده است که ۱۸ هزار نامه از کوفه روانه امام حسین (علیه السلام) شدند و ایشان را دعوت کردند و آمادگی خود را برای مبارزه با حکومت فاسد نشان دادند و اگر امام حسین (علیه السلام) دعوت مردم کوفه را نمی‌پذیرفتند در مقابل تاریخ محکوم بودند که چرا یک زمینه و بستر آماده برای مبارزه با حکومت ظالم را رها کردند. اما این مسئله در زمان امام حسن (علیه السلام) درست برعکس است زیرا مردم کوفه در زمان خلافت امام حسن (علیه السلام) یک مردم خسته و متفرق هستند زیرا هنوز خوارج میان آنها وجود دارد و فتنه افکنی‌های معاویه میان مردم پخش و آنها را مبتلا به نفاق کرده و مردم کوفه اعلام کردند که به هیچ وجه آماده جنگ نیستند.

عامل سوم قیام امام حسین (علیه السلام): سومین عامل قیام امام حسن (علیه السلام) بر علیه حکومت، مسئله امر به معروف و نهی از منکر است. به نظر شهید مطهری این عامل مهم ترین و اساسی ترین عامل قیام امام حسین (علیه السلام) است. (حماسه حسینی، ص ۲۰۰)

معروف و نهی از منکر در جامعه مطرح بود زیرا یزید بن معاویه که یک شخصی است که فساد او و فسق او بر کسی پوشیده نیست به مقام پیامبر اکرم یعنی خلافت رسیده و باید علناً با او برخورد شود. درست است که قبل از او معاویه خلیفه مسلمانان بود اما فسق و فساد معاویه همانند یزید نبود زیرا معاویه در ظاهر به دستورات اسلامی عمل می‌کرد و پایبند به سنت رسول الله و خلفای راشد بود اما یزید برعکس پدرش بود او علناً شراب می‌خورد و میمون بازی می‌کرد. امام حسین (علیه السلام) در همین راستا از پیامبر اسلام نقل می‌کنند که فرمودند: «مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحَرَامِ اللَّهِ، نَاكِثًا عَهْدَهُ، مُخَالَفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ، فَلَمْ يَغْيَرْ عَلَيْهِ بِفَعْلٍ وَلَا قَوْلٍ، كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَدْخُلَهُ مَدْخَلُهُ، إِلَّا وَإِنْ هَوَاءٌ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ» (بحار الانوار، ج ۴۴ ص ۳۸۲) اگر کسی حاکم ستمگری را با این اوصاف ببیند و با عمل و یا گفته اش بر او اعتراض نکند، خداوند آن را همان طور عذاب می‌کند که آن حاکم فاسد و ظالم را عذاب می‌کند و از شیطان تبعیت کرده است.

به نظر علامه مطهری به موجب همین عامل است که نهضت امام حسین (علیه السلام) شایستگی پیدا کرده است تا برای همیشه زنده بماند. (حماسه حسینی، ص ۲۰۰)

#### بخش چهارم: مفاد صلح نامه

در رابطه با مفاد صلح نامه میان امام حسن (علیه السلام) و معاویه، به صورت کامل و تمام سند و مدرکی وجود ندارد اما برخی از مفاد صلح نامه به صورت مشهور بیان شده است که شهید مطهری (رحمه الله علیه) به چند مورد اشاره می‌کنند: (سیری در سیره ائمه اطهار، ص ۸۷)

۱. حکومت به معاویه واگذار می‌شود به شرطی که به کتاب خدا و سنت پیغمبر و سیره خلفای راشد عمل کند.

۲. معاویه نباید برای خود جانشین معین کند و حکومت بعد از معاویه متعلق به امام حسن (علیه السلام) است و اگر برای ایشان حادثه ای پیش آمد، حکومت به امام حسین (علیه السلام) می‌رسد.

۳. لعن و سب امیرالمومنین علی (علیه السلام) باید متوقف شود.

۴. بخشی از بیت المال باید تسلیم امام حسن (علیه السلام) شود تا خود ایشان اموال را میان مردم عراق تقسیم کند.

۵. شیعیان امیرالمومنین علی (علیه السلام) در هر کجا که هستند باید امنیت داشته باشند. بنابر مطالبی که تا به حال حول صلح امام حسن (علیه السلام) و قیام امام حسین (علیه السلام) ذکر شد، متوجه می‌شویم که اینها از هیچ جهت قابل مقایسه نیستند. و شهید مطهری می‌فرمایند این مطلب صحیح است که صلح امام حسن (علیه السلام) زمینه را برای قیام امام حسین (علیه السلام) آماده کرد زیرا لازم بود تا امام حسن (علیه السلام) کناره گیری کنند تا هویت اموی ها که بر مردم مخفی بود آشکار شود تا امام حسین (علیه السلام) بتوانند قیام خود را آغاز کنند. فلذا اگر امام حسین (علیه السلام) به جای امام حسن (علیه السلام)

رهبر جامعه بودند و شرایط جامعه همان شرایط زمان امام حسن (علیه السلام) بود قطعا ایشان هم با معاویه صلح می‌کردند و اگر امام حسن (علیه السلام) به جای امام حسین (علیه السلام) بودند و شرایط همان شرایط بود قطعا ایشان قیام می‌کردند و تا آخرین قطره خون مبارزه می‌کردند. فلذا قیاس امام حسن (علیه السلام) با امام حسین (علیه السلام) یک قیاس باطل و پوچ است زیرا اوضاع و شرایط هر دو امام با یکدیگر بسیار فرق داشته و تصمیم‌گیری برای مقابله با دشمن ناشی از شرایط و اوضاع جامعه است.

## منابع

### • قرآن کریم

۱. خامنه‌ای، سید علی، صلح امام حسن (علیه السلام) پرشکوه‌ترین نرمش قهرمانانه تاریخ، تهران، انقلاب اسلامی، ۱۳۹۷ شمسی
۲. دشتی، محمد، ترجمه نهج البلاغه، قم، محدث، ۱۳۹۰ شمسی
۳. رسولی محلاتی، سید هاشم، ترجمه الارشاد جلد دوم، تهران، فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸ شمسی
۴. مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۳ قمری
۵. مطهری، مرتضی، حماسه حسینی جلد اول، قم، صدرا، ۱۳۸۹ شمسی
۶. مطهری، مرتضی، سیری در سیره ائمه اطهار، قم، صدرا، ۱۳۸۶ شمسی





# جزء خوانی قرآن کریم

شماره ۷ بهار و تابستان ۱۴۰۳



# درس اخلاق

گزارش



دکتر محمد اسد اللہی



حجت الاسلام اسحاقیان



آیت اللہ سید علی اکبر خاثری  
شاگرد شهید صدر



آیت اللہ سید ریاض حکیم



آیت اللہ خاقانی



حجت الاسلام اسحاقیان

”

آرشیو



حرم مطهر علوی



کتابخانه قرشی



کتابخانه قرشی



حرم مطهر علوی

# کلاس درس



کتابخانه قرشی



مدرس تبریزی



کتابخانه قرشی



کتابخانه قرشی



حرم مطهر علوی



کتابخانه قرشی

# مباحثه!

گزارش



توتی



# جنازه مو ببرید وادی السلام علیه السلام علی

زیارت قبر علامه  
قاضی طباطبائی و  
شهید ذوالفقاری

# وقت ورزشه!



# واما هیئت...!



توسل شبانه در  
حرم مطهر

# ”عکس یادگاری“







## رنج و آسایش

خلقت انسان بر اساس رنج و مشقت است، هیچ شأنی از شؤون حیات را نخواهی دید که توام با تلخی‌ها و رنج‌ها و خستگی‌ها نباشد، از آن روزی که در شکم مادر روح به کالبدش دمیده شد، تا روزی که از این دنیا رخت برمی بندد، هیچ راحتی و آسایشی که خالی از تعب و مشقت باشد نمی‌بیند، و هیچ سعادت را خالص از شقاوت نمی‌یابد، تنها خانه آخرت است که راحتی‌اش آمیخته با تعب نیست.

محمد حسین طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، تفسیر سوره بلد



امام رضا  
@meamr\_ir